

# شریعت سهله و سمحه

## با تأکید بر نظریه

## استاد مطهری



احمد عابدینی

برگزیدن موضوع شریعت سهله و سمحه از نگاه استاد مطهری از آن روی بود که از سویی، این لفظ در زمان ما چنان در معانی گوناگونی به کار می رود که برخی از آن سازگاری و برخی دیگر سازش کاری فهمیده اند، و از سوی دیگر، فقیهان نیز در اصول فقه و فقه، با تمسک به علم اجمالی، احتمال عقاب، حُسن ادراک واقع و ... چنان به احتیاط های فراوان روی کرده اند که شریعت سهله و سمحه هرگونه معنی شود، جایگاهی در فقه به خود نیندند. و به وضوح روشن است که دین صعب و پر احتیاط، جاذبه که ندارد هیچ بلکه سرتاسر دافعه خواهد بود و امکان تطبیق یک نظام بر آن غیرممکن.

بنابراین، توضیح نظر استاد در این باره و بیان راه و مرامشان همراه با استدلال های آن، می تواند چون شمعی فرارویمان، اسلام حقیقی را از زیر خروارها گرد و غبار احتیاط و حسن ادراک واقع، نمایان سازد. تا آن گاه شریعت را چنان فهم کنیم که صعب و خشن ننماید و در عین حال، به سازش کاری و ویران سازی پایه های شریعت نیز نینجامد.

اساساً، شریعت، سهله و سمحه بوده و می‌تواند همانند عدالت، معیاری برای جداسازی احکام ثابت از متغیر گردد؛<sup>۱</sup> به این گونه که اگر حکمی صعب، حرجی و از دیدگاه عرف عمل‌ناشدنی بود، آن حکم یا اساساً در شریعت جعل نشده یا اگر جعل شده، مربوط به زمان و مکانی بوده که عمل به آن برای افراد صعوبت در پی نمی‌آورده است.

بنابراین، نخست باید شریعت سهله و سمحه معنی و اثبات شود و سپس آن را معیار جداسازی ثابت‌ها از متغیرها قرار داد. از آن جا که استاد مطهری به مسئله نخست پرداخته، ما نیز آن بحث را پی می‌گیریم، هر چند در ضمن بحث اشاره‌هایی نیز به بحث دوم خواهیم کرد.

علامه شهید مطهری در کتاب وحی و نبوت، در ضمن برشمردن مشخصات ایدئولوژیکی اسلام، سومین آنها را سماحت و سهولت برمی‌شمرد:

«۳. سماحت و سهولت: اسلام به تعبیر رسول اکرم (ص)

شریعت سمحه سهله است. در این شریعت به حکم این که

سهله است، تکالیف دست و پاگیر و شاق و حرج‌آمیز وضع

نشده است: انسانی و مطالعات فقهی

«ما جعل علیکم فی الدین من حرج؛<sup>۲</sup> خدا در دین تنگنایی

قرار نداده است.»

و به حکم این که سمحه (با گذشت) است، هر جا که انجام

تکلیفی توأم با مضیقه و در تنگنا واقع شدن گردد، آن تکلیف

ملغی می‌شود.<sup>۳</sup>

در پاورقی همان صفحه آمده است:

«بُعِثَتْ عَلَى الشَّرِيعَةِ السَّمْحَةُ السَّهْلَةُ». این حدیث با این

تعبیر معروف است ولی من یادم نیست که به عین این تعبیر در

جایی دیده باشم. در کافی، ج ۵، ص ۴۹۴ چنین آمده است:

”لم یرسلنی الله بالرهبانیة ولكن بعثنی بالحنیفیة السهلة السمحة“ در جامع صغیر (از کتب اهل تسنن) نقل از تاریخ خطیب و در کنوز الحقایق (از کتب اهل تسنن) نقل از ترمذی چنین آمده: ”بعثت علی الحنیفیة السمحة.“<sup>۴</sup>

ایشان، در کتاب اسلام و مقتضیات زمان، پس از ذکر سرگذشت شخصی که چشم درد داشت و بی اعتنایی کرده بود به سخن دکترها که او را از رساندن آب به چشمانش نهی کرده بودند و در پی بی اعتنایی هایش، بینایی چشمانش را به دلیل تماس با آب از دست داده بود، می نویسد:

«اسلام می گوید: وقتی وضو برایت خطر دارد، باید تیمم کنی. اگر وضو بگیری، اصلاً نمازت باطل است. اگر اطبا گفته باشند، روزه برایت ضرر دارد یا خوف ضرر داشته باشی، نمی توانی بگویی مگر چطور می شود که من در ایام احیاء روزه نگیرم؟ چون اگر روزه بگیری اصلاً روزه ات باطل است، بعد هم [اگر خوب شدی] باید قضای آن را بگیری. بنابراین خود دستوره های دین، آن چنان شکل های مختلف دارد که انسان حیرت می کند؛ این برای آن است که مصلحت ها فرق می کند؛ همان حساب اهم و مهم است. می گوید در سفر که می روی نمازت را شکسته بخوان، روزه هم نگیر...»<sup>۵</sup>

برایند  
چند قاعده  
ابتدا تأملی می شود تا کلام ایشان به خوبی درک شود، آن گاه مستندات آن کلام پرداخته خواهد شد:

ایشان، یکی از مشخصات اسلام را سماحت و سهولت می داند و از جمله، دلیلی برای آن یاد می کند: «ماجعل علیکم فی الدین من حرج.»<sup>۶</sup> نیز دیگر دلیلی که به نظر می رسد مد نظر ایشان بوده، قاعده لاضرر است. بنابراین

قاعده، وضو یا روزه‌ای که برای فرد ضرر دارد، نه تنها مورد نهی است که محکوم به بطلان خواهد بود.

حال در این نکته باید تأمل شود که آیا این قواعد یکی هستند و مضمون مشترکی دارند و هدف مرحوم مطهری نیز همان مضمون مشترك بوده است؟ و ایشان از تفاوت قاعده «لا حرج» با «لا ضرر» یا تفاوت این دو قاعده با قاعده «سهولت و سماحت» سخنی به میان نیاورده و همانند دیگر فقیهان این قاعده‌ها را متفاوت از هم برمی‌شمرده، ولی کاربردهایشان را یکسان می‌داند. فقیهان، بیشتر در مباحث فقهی و اصولی خود، «لا حرج» را مربوط به شخص می‌دانند. برای مثال، اگر وضو تنها برای یک نفر حرجی باشد، باید تیمم کند، اگرچه در چنین شرایطی وضو برای همه مردم حرجی نباشد. و باز گفته‌اند که اگر آب بسیار گران باشد، چنان‌که وضو گرفتن برای اکثر مردم حرج آورد، به جای وضو باید تیمم کنند، اما اگر فردی ثروتمند باشد و وضو گرفتن برایش حرج نیاورد، باید وضو بگیرد.<sup>۷</sup>

اما قاعده «لا ضرر» را برخی حکم حکومتی دانسته‌اند<sup>۸</sup> و برخی فرموده‌اند که مفاد آن نفی حکم ضرری است و برخی امور دیگری را بیان کرده‌اند.<sup>۹</sup> این در حالی است که معمولاً فقیهان متأخر، از قاعده‌ای به نام سهله و سمحه استفاده نکرده‌اند و آن را قاعده‌ای اصولی یا فقهی برنشمرده‌اند؛ بیشترین بهره‌بری از این قاعده در میان فتواهای مرحوم مقدس اردبیلی (قدس سره) یافت می‌شود.

آنچه به نظر نگارنده می‌رسد: قاعده «لا حرج» و «لا ضرر» با هم تفاوت‌هایی دارند، ولی روح حاکم بر هر دو قاعده، سهله و سمحه دینی است.

وقتی از روح حاکم بر قوانین و قاعده‌ها سخن به میان بیاید و قواعد نیز همچون مصداق‌هایی به آن روح و حقیقت اشاره نمایند، دیگر دلیل برای سهولت و سمحه بودن دین، منحصر به حدیث «ولکن بعثت بالحیفة السهلة»<sup>۱۰</sup> یا آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»<sup>۱۱</sup> یا «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»<sup>۱۲</sup>

نخواهد بود بلکه موارد تخییر شرعی یا مواردی که برای حکمی بدل قرار داده شده یا افرادی که از عموم یا اطلاق حکمی خارج شده، تنها می‌تواند مستنداتی برای این قاعده شریف باشد؛ چه ذیل آن امور دلیل‌هایی نظیر «یرید الله بکم الیسر»<sup>۱۳</sup> بیاید یا نیاید که پرداخت آن نیز خواهد آمد.

الف. روایات: مستندات

نخست، مستند حدیثی را که مرحوم شهید مطهری نقل کرده‌اند، در کتب قاعده سهولت

روایی شیعی و سنی پی می‌گیریم و سپس به دلالت آن خواهیم پرداخت:

۱. امام صادق(ع) فرمود: همسر عثمان بن مظعون نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! عثمان، روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها به عبادت مشغول است. رسول اکرم(ص) با حالت غضب آلود به سوی خانه او حرکت کرد. عثمان به نماز مشغول بود و با دیدن پیامبر(ص) از نماز متصرف شد. حضرت به او فرمود:

«یا عثمان! لم یُرسلنی الله بالرهبانیه ولكن بعثنی بالحنیفیه

السّهله السمحه، أصوم وأصلي وأمس أهلي، فمن أحبّ

فطرتی فلیستنّ بستتی ومن سنتی النکاح»؛<sup>۱۴</sup>

ای عثمان! خداوند مرا برای رهبانیت [زهدگرایی و ترک دنیا]

نفرستاد بلکه مرا به دین مستقیم، آسان و سازگار فرستاد. من

روزه می‌گیرم، نماز می‌خوانم و با همسرم آمیزش می‌کنم.

هرکس فطرت مرا دوست دارد، باید به روش من عمل کند و

از روش‌های من نکاح است.

نکته‌ها:

الف. سند حدیث خوب است و تنها در آن سهل بن زیاد وجود دارد که

برخی از رجالیان درباره اش می‌گویند: «الامر فی السهل سهل؛ پیرامون

سهل، مشکلی وجود ندارد. « و گروه دیگری گویند: «الأمر فی السهل لیس سهل. « ولی در سند این حدیث، قرینه‌ای وجود دارد که با کمک آن می‌توان متن حدیث را پذیرفتنی برشمرد؛ عده‌ای از اصحاب که مورد اعتماد مرحوم کلینی هستند، این حدیث را از سهل نقل کرده‌اند. پس اگر او شخص ضعیفی بوده، در این مورد به سخن و گفته‌اش اعتماد نمی‌کردند و آن را نمی‌آوردند. بنابراین، بر فرض خود سهل ضعیف باشد،<sup>۱۵</sup> ولی در این جا که گروهی سخن او را نقل کرده‌اند، اعتماد به مضمون برایمان حاصل می‌شود.

ب. عثمان بن مظعون، سیزدهمین فردی بود که به اسلام ایمان آورد و بنابراین، جزء سابقان در اسلام است. او به حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد، در جنگ بدر شرکت فعال داشت، اولین مسلمان مهاجر بود که در بقیع دفن شد و پیامبر (ص) بعد از وفات یکی از فرزندانش (رقیه یا ابراهیم) فرمود:

«به سلف صالح ما عثمان بن مظعون ملحق شو!»<sup>۱۶</sup>

ج. این حدیث نشان می‌دهد که حتی اگر شخصی به دلخواه و با میل و رغبت خویش، بیش از مقدار متعارف به عبادت پردازد و در نتیجه، از شهوت‌ها و لذت‌های دنیایی حلال خودداری کند، مورد اعتراض پیامبر (ص) واقع می‌شود و از سنت آن حضرت به دور می‌افتد.

نقل شده که عثمان بن مظعون، بر آن بود تا خود را «خصی» کند تا توان آمیزش جنسی نداشته باشد، اما پیامبر (ص) او را از این کار منع کرد.<sup>۱۷</sup>

د. دلالت این حدیث شریف بر مطلب بسیار روشن است و نشان می‌دهد که اگرچه برای روزه و نماز در دین ثواب‌های فراوان ذکر شده و یکی «جَنَّة من النار»<sup>۱۸</sup> و دیگری «عمود الدین»<sup>۱۹</sup> لقب یافته است، هیچ کدام مانع از تفریحات سالم، لذت بردن از نکاح حلال و امثال آن نمی‌شود.

هـ. گاهی ممکن است، برخی از افراد بسیار خوب و مقدس، صاحب دو هجرت و از اصحاب بدر باشند و حتی پیامبر (ص) آنان را «سلف صالح» لقب

دهد، با این همه آنان اموری را مرتکب شوند که بیرون از مسیر سهل و سمحه بودن دین بنماید؛ به گونه ای که همسر او در نزد نبی اکرم (ص) گله گزاری کند. در نتیجه، نباید خوبی افراد ملاک خوبی کار آنان تلقی شود، بلکه کار خوب را باید از آورنده دین پرسید که او نیز در این باره، طبق این حدیث، حالت متعادل را که در آن لذت بردن از حلال ها و نفی زهدگرایی مطرح است، از ویژگی های راه مستقیم خود برمی شمرد.

و. با توجه به آنچه گذشت، به نظر می رسد: اگر برای ادراک واقع، احتیاط های فراوان انجام شود تا آن گاه چنان شود که سهولت و سماحت دین از بین برود، دیگر حسنی برای آنها نخواهد بود. و به عبارت دیگر، هرگاه احتیاط موجب حرج و مشقت شود، فقیهان از آن دست برمی دارند، ولی از این حدیث معلوم می گردد که حتی اگر عسر و حرجی پیش نیاید بلکه تنها سهولت دین زیر سؤال برود، باز با آنچه پیامبر (ص) بدان مبعوث شده، منافات خواهد داشت.

۲. «سئل علی (ع) أیتوضأ من فضل وضوء جماعة المسلمين أحب إليك أو يتوضأ من ركو أبيض مخمر؟ فقال: لا، بل من فضل وضوء جماعة المسلمين. فإن أحب دينكم إلى الله الحنيفية السمحة السهلة»؛<sup>۲۰</sup>

از حضرت علی (ع) سؤال شد: وضو گرفتن از باقی مانده آبی که گروهی مسلمان از آن وضو گرفته اند نزدت محبوب تر است یا وضو گرفتن از دلو سفید سرپوشیده؟

فرمود: خیر، بلکه از باقی مانده گروهی مسلمان [محبوب تر است]، زیرا محبوب ترین دین شما نزد خداوند، حنیفیه آسان و سازگار است.

آن زمان که در سرزمین حجاز آب کم بوده، وضو گرفتن با آب پاکیزه

امکان نداشته و افراد از آب برکه‌ها برای تنظیف، وضو گرفتن و ... استفاده می‌کرده‌اند که ناگزیر بر اثر گردوغبار بیابان‌ها، استعمال زیاد آب و تماس دست‌ها و بدن‌های آلوده با آن، آب کدر می‌شده است. از سوی دیگر، وضو باید با قصد قربت و برای نزدیک شدن به خدا انجام گیرد و هرچه مقدمات نماز بهتر انجام شود، ثواب نماز بیشتر خواهد بود. با این حال، وقتی از حضرت پرسیدند که کدام آب بهتر است، حضرت آن را برمی‌گزیند که در دسترس مردم باشد و تهیه آن هیچ‌گونه دردسری در پی نیاورد، هرچند آن آب چنان نظیف نباشد.

این روایت، فقط در کتاب من لایحضره الفقیه نقل شده و مرسل است؛ یعنی معلوم نیست که مرحوم صدوق از چه کسی یا از چه کتابی حدیث را نقل کرده است و دیگر آن که پیدا نیست راوی یا آن کتاب چه ویژگی‌هایی داشته است. پس سند از این لحاظ اعتباری ندارد، اما دلالتش بسیار خوب است و نشان می‌دهد: احتیاط‌های افراد در تحصیل طهارت واقعی یا در نماز، بدان منظور که عملی مطابق با عمل فرمان داده شده در لوح محفوظ صورت بگیرد، لازم نیست، و انگهی خوب و پسندیده نیز نمی‌نماید؛ مطلوب و شایسته آن است که دین خدا سمحه و سهله باقی بماند و مردم نیز آن را همان‌گونه دریابند و بدان چنان عمل کنند.

از این حدیث و همچنین حدیث قبلی، به راحتی می‌توان فهمید: اموری که دین را صعب می‌نماید و از سهولت خارج می‌سازد، یا اصلاً تشریح نشده یا اگر تشریح شده، مربوط به شرایطی است که تحصیل آن امور به طور عادی برای همگان میسر باشد.

۳. حضرت صادق(ع) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَى مُحَمَّدًا (ص) شَرَائِعَ نُوحٍ وَابْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - : التَّوْحِيدَ، وَالْإِخْلَاصَ وَخَلَعَ



الانداد والفقرة الحنیفة السمحة ولارهبانية ولاسباحة أحلّ فیها الطیبات وحرّم فیها الخبائث ووضع عنهم إصرهم والاعلال التي كانت علیهم ثمّ افترض علیها الصلوة والزکوة والصیام والحجّ ... وزاده الوضوء وفضّله بفاتحة الكتاب وبخواتیم سورة البقرة والمفصلّ ... وجعل له الارض مسجداً وظهوراً وأرسله كافة ...»؛<sup>۲۱</sup>

خداوند تبارک و تعالی، شریعت های نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (ع) را به محمد (ص) عطا فرمود که عبارت است از: توحید، اخلاص، ترک بت پرستی، فطرت حنفی سازگار، و هیچ رهبانیت و سیاحتی در آن وجود ندارد. چیزهای پاکیزه را در آن شرایع حلال و پلیدی ها را حرام کرد و تکلیف های سنگین و زنجیرهایی را که به گردن آنان بود، برداشت و آن گاه نماز، زکات، روزه، حج و ... را [در شریعت محمد (ص)] مقرر ساخت و در آن وضو را افزود و با فاتحة الكتاب و آیات آخر سورة بقره و سوره های مفصل برتری داد ... و زمین را برایش سجده گاه و پاک کننده قرار داد.

نکته ها:

الف. این حدیث در اصول کافی وجود دارد و کلینی درباره ابان بن عثمان سندهای متعددی آورده، ولی کسی که ابان از او روایت کرده، معلوم نیست و روایت، مرسل است.

ب. در این حدیث، حنیفیت و سمحه بودن دین در کنار توحید، اخلاص و نفی شریک قرار داده شده است. بنابراین، شأن و رتبه آن در حدّ اصول اساسی شریعت بوده و همان گونه که عدالت از اصول اساسی اسلام است، آسان گیری و حنفی بودن نیز چنان می نماید. به عبارت دیگر، همان گونه که

هر حکم و قانون غیر عادلانه اسلامی نیست، هرگونه حکم و قانون سخت گیرانه نیز از شرایع الهی بویژه اسلام خارج است و اگر بر فرض، آیه یا حدیثی باشد که دستوری حرجی بدهد، باید تأویل گردد یا به کناری نهاده شود.

به عبارت دیگر، می توان سمحه و سهله بودن را معیاری برای جداسازی احکام ثابت از متغیر دانست، زیرا خداوند نخواسته شریعتش غیر سهله باشد. بنابراین، حکم صعب و حرجی یا از اوّل جزء دین نبوده و یا جعل آن در زمانی بوده که آن حکم برای نوع مردم حرج نداشته است، اما اکنون که این حکم برای توده مردم حرج می آورد، تغییر می یابد تا حرج نوعی در پی نیآورد.

از آن سوی، اگر دین حکمی را که بنا بر عقل، عرف، بهداشت و ... لازم است، واجب نینگارد و آن گاه دستور بدان مشکلی را در این روزگار پدید نیآورد و عمل به آن برای همگان ممکن باشد، با توجه به معیار مطرح شده، آن حکم می تواند لازم و قانونی شود و افراد مکلف به انجام آن شوند، مانند: مسواک زدن که روایت های زیادی برای حُسن آن وجود دارد و تنها به این دلیل واجب نشده که بر امت دشوار می افتد:

«قال النبی (ص) لولا أن أشق علی امتی لأمرتهم بالسواک عند وضوء کل صلاة»؛<sup>۲۲</sup>

پیامبر (ص) فرمود: اگر سختی بر امتم نبود، آنان را به مسواک زدن در هنگام وضوی هر نماز فرمان می دادم.

بنابراین دستور، دینی بودن مسواک زدن را حدیث برمی تابد و تکلیف و الزام به آن با توجه به عرف، بهداشت و ... برآورد می شود تا آن گاه تشریح در دین لازم نیاید.

در این باره، یادکرد چند نکته ضرور می نماید:

۱. در کتب اصلی شیعه، تنها سه مورد بر سهله و سمحه بودن دلالت می کند، ولی صدور چنین مضمونی از پیامبر (ص) و این که آن از رکن های

اساسی دین است، شبهه‌ای ندارد. به همین دلیل، مرحوم مجلسی در بحارالانوار در بیش از ده مورد و در موارد گوناگون، به این حدیث و یا به مضمون آن تمسک کرده<sup>۲۳</sup> و همچنین مقدس اردبیلی در موارد فراوانی به این قاعده استناد کرده است.<sup>۲۴</sup>

۲. این لفظ در کتب اهل سنت، در موارد فراوانی به کار رفته و در آنها، با صراحت یا به مضمون، سماحت و حقی بودن دین اسلام یاد شده است.  
۳. از مباحث آینده معلوم می‌شود که اساس دستورهای اسلامی بر آسانی نهاده شده است.

اکنون به سند حدیث و احادیث هم مضمون آن در کتب اهل سنت، اشاره می‌شود:

۱. «بعثت بالحنيفية السمحة ومن خالف سنتي فليس مني»؛<sup>۲۵</sup>  
من به روش بدون انحراف و سازگار مبعوث شدم و کسی با روش من مخالفت کند، از من نیست.

۲. «أحب الأديان إلى الله الحنيفية السمحة»؛<sup>۲۶</sup>  
محبوب‌ترین روش‌ها به سوی خدا، روش بدون انحراف سازگار است.

۳. «بعثت بالحنيفية السمحة»؛<sup>۲۷</sup>  
به روش بدون انحراف و سازگار مبعوث شدم.

۴. قیل لرسول الله (ص): «أى الأديان أحب إلى الله عز وجل؟»  
قال (ص) الحنيفية السمحة»؛<sup>۲۸</sup>

به پیامبر (ص) گفته شد: کدام راه و روش نزد خداوند محبوب‌تر است؟ فرمود: راه بدون انحراف و سازگار.

۵. ابو امامه نقل کرده که همراه رسول خدا برای جنگی از جنگ‌ها بیرون رفتیم. فردی از افراد به غاری که در آن مقداری آب بود، رسید و با خودش

گفت که در آن غار بماند و با آب و گیاهانی که در اطراف آن هست، تغذیه کند و از دنیا رو بگرداند. سپس با خود گفت که نزد رسول خدا (ص) بروم و این مطلب را با او در میان بگذارم که اگر اجازه داد، چنین کنم. وقتی که به پیامبر (ص) گفت، حضرت فرمود:

«إني لم أبعث باليهودية ولا بالنصرانية ولكني بُعثت بالحنيفية  
السمحة»؛ ۲۹

من به یهودیت یا نصرانیت مبعوث نشدم بلکه به حنیفیت  
آسان گیر مبعوث شده ام.

پس اصطلاح سمحه و سهله دینی در روایات متعدّد و در ضمن  
داستان های گوناگونی یاد شده است. بنابراین، نه تنها مفهوم آن تواتر دارد بلکه  
بر ادعای تواتر سمحه و سهله دینی نیز بر احتی نمی توان خرده گرفت.  
مؤیدها:

مرحوم سید مرتضی در کتاب الناصریات، یکی از ادله برتری شیعه  
دوازده امامی را بر فرقه زیدیه، سهل و آسان بودن احکام فقهی شیعه بر شمرده و  
فرموده است:

«يبدو أن آراء الامامية في كثير من المسائل أسهل من آراء  
الزيدية، وهذا باب ينبغي الخوض فيه بالموازنة بين آراء  
المذاهب الاسلامية، حتى نرى أن أيّ المذاهب التزم السهولة  
التي بُنيت الشريعة عليها كما روي عن النبي (ص) أنه قال:  
"بعثت على الشريعة السمحة السهلة." فيلاحظ في الكتاب  
مسائل نجاسة المذي ونجاسة كل دم وغسل الاناء من ولوغ  
الكلب والخنزير وتخليل اللحية في الوضوء وغسل العذار فيه  
والدلك في الوضوء وفعل الكبيرة حدث، إلى غيرها»؛ ۳۰

به نظر می رسد، آرای امامیه در بسیاری از مسائل آسان تر از

◇ با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد: اگر برای ادراک واقع، احتیاط‌های فراوان انجام شود تا آن‌گاه چنان شود که سهولت و سماحت دین از بین برود، دیگر حسنی برای آنها نخواهد بود. و به عبارت دیگر، هرگاه احتیاط موجب حرج و مشقت شود، فقیهان از آن دست برمی‌دارند، ولی از این حدیث معلوم می‌گردد که حتی اگر عسر و حرجی پیش نیاید بلکه تنها سهولت دین زیر سؤال برود، باز با آنچه پیامبر(ص) بدان مبعوث شده، منافات خواهد داشت. ◇

آرای زبیده باشد و این راهی است که برای مقایسه آرای مذاهب اسلامی سزاوار دقت و بررسی است تا ببینیم که کدام مذهب به آن آسانی که شریعت بر آن پایه ریزی شده، ملتزم است. همان‌گونه که از پیامبر(ص) روایت شده که فرمود: ”بر شریعت سمحه سهله مبعوث شدم.“ پس باید مسائل نجاست مذی، نجاست هر خون، شستن ظروف از لعاب دهن سگ و خوک، فرو فرستادن آب در بین موهای صورت، در وضو، شستن کناره‌ها در آن، دست کشیدن در وضو و حدث بودن گناه کبیره و غیر اینها ملاحظه شود.

درباره این مؤید نکته‌هایی را باید برسید:

۱. از عبارت ایشان به خوبی روشن می‌شود: نه تنها شریعت سهله، از پایه‌های اساسی اسلام بلکه با این معیار می‌توان برخی از مذاهب اسلامی را بر برخی دیگر ترجیح داد.

۲. از عبارت ایشان به گونه اجمالی برداشت می‌شود: سخت‌گیری‌های بسیار زیاد متداول در فقه شیعه، نمی‌تواند به طور کامل صحیح باشد. برای

نمونه: نجاست انسان هایی مانند اهل کتاب، مشرکان، مرتدّان و ... نمی تواند پذیرفتنی باشد. وجوب ذبح قربانی در داخل منا و برداشتن سقف ماشین ها برای مردان مُحرم، تطهیر نشدن چوب و هر چیز متنجس حتی با سوزاندن آن، نجس دانستن پوست های ریزی که شخص از بدن خود می کند و مشکل هایی که با استصحاب نجاست، قاعده اشتغال و اصالت عدم تذکیه در فقه شیعه ایجاد شده، به مراتب از نجاست هر خون یا نجاست مذی، بیشتر است.

۳. عبارت سید مرتضی (ره) مؤیداتی دارد که در میان بحث ها روشن می شود؛ از جمله این که ائمه اطهار تشهدی را که اهل سنت در نمازهایشان می خوانند، با عذر «سخت بودن» و این که «مردم توان یاد گرفتن آن را ندارند» رد کرده اند، و در جای دیگر می نویسد:

«خوارج، از روی جهالت به خود سخت گرفته اند. دین خدا

وسعت و فراخی بیشتری دارد.»

از مجموع این نکته ها روشن می شود: فقه شیعه که در انزوا بوده و به دلیل حکومت طاغیان نتوانسته بروز و ظهور کند، افزون بر ضربات سهمگینی که از بیرون خورده، از درون نیز به دلیل احتیاط های فراوان، هر نهی را دلیل بر حرمت برشمرده و هر امر را دلیل بر وجوب یاد کرده است. فتوای مرحوم سید مرتضی نیز که به خوبی این حقیقت را دریافته، بسیار روشن و کارگشا بوده، چنان که در فقه شیعه نادر است، مانند این که ایشان زوال عین نجاست را مطهر می دانسته و دیگر لازم نمی دیده جسمی که عین نجاست از آن برطرف شده، با آب تطهیر شود؛ یا آن که وضوی منکوس را صحیح می دانسته است. بنابراین، لازم نبوده که در شستن از بالا به پایین اعضا در وضو دقت شود و ...

خلاصه آن که حدیث «بعثت بالحنيفية السمحة [السهلة]» حتماً از نبی مکرم اسلام صادر شده است و این حدیث می تواند از ویژگی های اسلام باشد تا

احکامی را که مقدسان، محتاطان، یا دشمنان به اسلام منتسب کرده اند، تشخیص دهد و نیز احکامی را که زمانی از آن روی که سهل بوده و ناسازگار با دین ننموده ولی امروزه ناسهل و ناسازگار می نماید، از اطراف دین بزاید تا دین همان گونه که پیامبر (ص) آورده، نمایان شود.

### ب. آیات قرآن:

در آیات قرآن با صراحت و با لفظ «سهله» و «سمحه» از دین تعریف و تمجید نشده و گرنه سزاوار بود که مقدم بر روایات ذکر می شد. در قرآن گاهی در پی حکمی «یرید الله بکم الیسر»، یا «یرید الله أن یخفف عنکم» یا «مایرید الله لیجعل علیکم من حرج» آمده که باید مورد به مورد بحث شود. نیز گاهی برای یک حکم، بدلی قرار داده شده و گاه برخی افراد از حکم عام کلی استناد شده است. همان گونه که در مقاله «حجیت فراهی قرآن»<sup>۳۱</sup> و همچنین در کتاب ژرفایی قرآن<sup>۳۲</sup> آورده ام، آن گاه که جمله هایی از قرآن مستقل نباشند و در ضمن چند جمله یا چند آیه معنای آن مفهوم شوند، اگر به صورت مستقل نکته ای را القاء و حکمی را بیان کنند، آن مطلب و حکم القاء شده نیز حجت خواهد بود؛ تا چه رسد به جاهایی مثل بحث فعلی ما که جمله هایی «یرید الله بکم الیسر»<sup>۳۳</sup> و یا «مایرید الله لیجعل علیکم من حرج»<sup>۳۴</sup> و یا «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»<sup>۳۵</sup> به صورت علت ذکر شده اند یا اساساً جمله هایی مستقل هستند.

۱. آیاتی که اراده خداوند بر آسان بودن احکام را نشان می دهد:

الف. «یا ایها الذین ءامنوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الذِّیْنِ مِنْ قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ\* آیاماً معدودات فَمَنْ كَانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ عَلٰی سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ آیَامٍ أُخْرٍ وَ عَلٰی الذِّیْنِ یُطِیْقُوْنَهُ فِدَیَةٌ طَعَامُ مَسْکِیْنٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْرًا فَهُوَ خَیْرٌ لِّهِ وَ اَنْ تَصُومُوا خَیْرٌ لِّکُمْ

إِنْ كُتِمَ تَعْلَمُونَ\* شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى  
لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ  
فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ  
اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا  
اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛<sup>۳۶</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما نوشته شده  
چنان که بر پیشینیان شما نوشته شده بود. باشد که پرهیزگار  
شوید! روزهای معدود، و هر یک از شما بیمار یا در سفر  
باشد، تعدادی از روزهای دیگر [را روزه بگیرد] و بر کسانی  
که از آن به سختی می افتند، در عوض بینوایی را غذا دهند،  
و هر کس به میل خود خوبی کند برای خودش خوب تر است.  
و روزه گرفتن برای شما بهتر است، اگر دانا باشید. ماه  
رمضان که قرآن هدایت گر مردم و دارای دلایل آشکار هدایت  
و جداساز [حق از باطل]، در آن فرود آمده است [زمان انجام  
روزه است] پس هر یک از شما که این ماه را دریابد، باید آن را  
روزه بدارد و هر کس مریض یا در سفر باشد، تعدادی از  
روزهای دیگر [را روزه بگیرد]. خدا برای شما آسانی می خواهد  
و دشواری نمی خواهد و تا شمار [ایام روزه] را کامل کنید و  
خدا را به پاس این که هدایتتان کرده، به بزرگی بستابید و باشد  
که شکر بگزارید.

دین می خواهد در تمامی زندگی همراه ایشان باشد، ولی نمی خواهد  
حضورش افراد را متزجر کند تا آن را نپذیرند. به همین دلیل، برای دستور روزه  
زمینه سازی فراوانی شده که برخی از آنها عبارت است از:

۱. خطاب «یا ایها الذین آمنوا» نوعی احترام به افراد است؛



۲. اعلام نوشته و مقرر شدن روزه بر امت های گذشته، برای این است که مسلمانان بدانند: روزه تکلیف طاقت فرسایی نیست و انسان های گذشته نیز توان آن را داشته اند و خداوند سختی ویژه ای برای امت اسلام، قرار نداده است؛

۳. استثنا کردن مسافران، بیماران و کم طاقتان از روزه ماه رمضان نیز برای آسان نمایاندن آن است؛

۴. اعلام زمان بسیار مناسب برای روزه گرفتن و مدح و ثنای آن زمان و بیان فواید قرآن نازل شده در آن زمان، می تواند برای تشویق و ترغیب به روزه باشد؛

۵. بیان فواید روزه، مانند: رساندن انسان به مقام تقوی و یا این که انجام آن نوعی بزرگداشت خداوند و شکرگزاری به درگاه اوست، برای ترغیب به روزه داری است.

در نتیجه، خداوند می خواهد که برای انسان تکالیفی را وضع کند و او را به نحوی به دستورهای خود پای بند سازد، ولی هیچ گاه نمی خواهد دستورهایش، مولوی و بدون دلیل باشد. جمله «یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر» نشان می دهد که اساساً راه و روش خداوند، به دشوار اندازی انسان نیست؛ بویژه اگر به جمله «وعلی الذین یتیقونه» توجه شود که مرادش افراد دارای طاقت روزه است که روزه گرفتن برایشان مشقت دارد. بررسی روایات نشان می دهد که مصداق های این جمله، زنان و مردان پیر، افراد دیابتی، زن آبستن، زن بچه شیرده<sup>۳۷</sup> و مانند ایشان است که طاقت روزه گرفتن را دارند، ولی به دشواری می افتند؛ معلوم می شود که دین نخواستہ با تکالیف و دستورهایش افراد را به مشقت و حرج بیندازد.

آیات درباره روزه، حکم چهار دسته از افراد را مشخص می کند:

۱. افراد سالم که بیمار و مسافر نیستند و روزه برایشان طاقت فرسا

نیست، باید ماه رمضان روزه بگیرند؛

۲. افراد بیمار و مسافر باید به همین تعداد روزه، در وقت دیگری روزه بگیرند؛

۳. افراد کم طاقت، مانند پیران، روزه نگیرند و به جای هر روز یک وعده غذا به مسکین بدهند؛

۴. افراد عاجزی که اصلاً توان روزه را ندارند، در آیه مطرح نشده، ولی ظاهر آنکه مکلف به روزه هستند و نه مکلف به غذا دادن به نیازمند.

مرحوم شهید مطهری در کتاب اسلام و مقتضیات زمان، پس از ذکر جمله «یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر» می آورد که خدا در تکالیف معین شده، آسانی و سهولت را می خواهد، نه دشواری را؛ این شریعت، سمحه و سهله است. ۳۸

ب. «یرید الله أن یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفاً»؛ ۳۹

خدا می خواهد تا بارتان را سبک گرداند و [می داند که] انسان، ناتوان آفریده شده است.

این آیه نیز مانند آیه سابق، اراده الهی را در تشریح بر تخفیف دادن به انسان بیان می کند که علت آن را نیز ضعیف بودن نوع انسان برمی شمرد. بنابراین، دلیل و مقتضی تخفیف که ضعف انسان است، از این آیه معلوم می شود. ولی در امت های گذشته موانعی موجب می شده که مقتضی عمل نکند و آن موانع، در این امت وجود ندارد. چنان که در مقاله «حجیت فرازهای قرآن» و در کتاب ژرفایی قرآن آمده، جمله ای از یک آیه یا یک پاراگراف که معنایی مستقل دارد، می تواند مورد نظر شارع و حجت باشد. بنابراین، نیازی نیست که پیرامون نکاح دایم، متعه، نکاح با کنیز و ... که در آیات قبل مورد بحث قرار گرفته، توضیحی بدهیم. البته می توان به این نکته اشاره کرد که این تعلیل، برتری شیعه بر سایر فرق مسلمان را نشان می دهد، زیرا شیعه با توجه به آیات قبل،

متعه نکاح را حلال می داند تا کار بر جوانان و رزمندگان و دانشجویان سهل و آسان افتد، در حالی که سایر فرقه های مسلمان این حسن را ندارند.

ج. «یا ایها الذین ءامنوا إذا قُمتُم إلى الصلوة فَاغسلوا وُجوهکم و ایدیکم إلى المرافق و امسحوا برؤوسکم و أرجلکم إلى الکعبین و إن کُنتُم جنبا فاطهروا و إن کُنتُم مرضی أو علی سَفَرٍ أو جَاءَ أَحَدُکم من الغائط أو لمستمُ النساءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَمِمْوا صَعِيداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ما یرید الله لیجعلَ علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتِمَّ نعمته علیکم لعلکم تشکرون»؛<sup>۴۰</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید! وقتی که برای نماز برمی خیزید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید و [قسمتی از] سر و پاها تا قوزک را مسح کنید و اگر جنب بودید خود را [با غسل] پاک کنید و اگر بیمار یا در سفر بودید یا از آبریز باز آمدید یا با زنان آمیزش نمودید و آب نیافتید، با خاک پاک تیمم نمایید و از آن به صورت و دست هایتان بکشید. خدا نمی خواهد بر شما سختی قرار دهد بلکه می خواهد پاکتان گرداند و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که شکر بگزارید.

همان گونه که روشن است، هنگامی که فرد مکلف برای نماز برمی خیزد، نیاز به وضو دارد؛ مگر در حالت های خاص که یا قبلاً وضو گرفته که حکمش روشن است یا جنب شده و غسل به گردنش آمده که وضو برایش بس نیست. حال اگر فردی مریض است و آب برایش ضرر دارد و یا مسافری است که معمولاً از نظر آب و یا محل برای وضو یا غسل در تنگنا می افتد، می تواند به جای وضو یا غسل دست ها را به خاک پاک بزند و به قسمتی از سر و دست ها بکشد.

آیه تصریح می کند که بسنده دانستن تیمم به جای غسل و وضو، تنها برای راحتی و به حرج و مشقت نیفتادن مکلف است تا با این فرمان برداری روح خود را تطهیر کند.

در پاسخ به این که اگر خداوند می خواست بر مکلف آسان بگیرد، می بایست در حالت سختی وضو و نماز را حذف می کرد، می توان گفت:

۱. خداوند می خواهد که دین در تمامی زندگی افراد و در تمامی حالات حضور داشته باشد تا افراد با یاد او و انجام عبادت، روح خود را تزکیه کنند و به مقام والای انسانیت برسند، و انگهی نمی خواهد که این حضور، موجبات دل تنگی، خستگی و مشقت افراد را فراهم سازد. به همین دلیل، در شرایط دشوار به امور نادشوار رضایت می دهد؛

۲. بر فرض که در حالت سختی دین از میدان به در رود و مردم را راحت بگذارد، به چه دلیل در حالت عادی، از صحنه بیرون نرود؟ و به عبارت دیگر، همان دلیل بر ضرورت وجود دین در حالت عادی، ضرورت وجود دین را در حالت های اضطراری نیز توصیه می کند. البته وقتی شرایط عوض می شود، نوع تکلیف و چگونگی انجام آن نیز تغییر می یابد.

به عبارت دیگر، جایگزین شدن تیمم به جای وضو و غسل، در شرایطی که آب وجود ندارد، از مصادیق قاعده «مالایدرک کله لایترک کله» است که قبلاً اشاره شد؛ یعنی در حالات معمولی با وضو و غسل، هم بدن تطهیر می شود و هم روح، ولی در هنگامی که آب نیست، با اعلام تکلیفی راحت تر، مکلف با حرف شنوی و اطاعت از خدا، تنها روح خود را تطهیر می کند.

د. «وجاهدوا فی سبیل الله حق جهاده هو اجتنابکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج، ملّة ابراهیم هو سَمیمکم المسلمین من قبل...»؛<sup>۴۱</sup>

در راه خدا چنان که سزاوار تلاش [در راه] اوست، تلاش کنید.

اوست که شما را برگزیده و در دین بر شما سختی ننهاده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده]. او شما را از قبل مسلمان نامید. این بخش از آیه، نشان می‌دهد که نه در دین اسلام و نه در آیین ابراهیمی، حکم حرجی وجود ندارد و تلاش و کوشش در راه خدا باید به گونه‌ای باشد که افراد به حرج نیفتند، چنان که اقتضای اسلام چنین است؛ آن که خود را به حرج بیندازد، از اقتضای اسلام بیرون رفته است.

در اولین آیه‌ای که مطرح شد، بحث «یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر» بود که با شریعت سهله و سمحه کاملاً مطابقت داشت، ولی دومین و سومین آیه مطرح شده، حرج را نفی می‌کند، نه این که شریعت را سهل بنامد. اما همان گونه که قبلاً گذشت و از میان مباحث آینده نیز روشن می‌شود، اکنون کاری به تعدد قواعد و موارد کاربرد هر یک نداریم؛ آنچه فعلاً در نظر داریم، این است که همه این آیات به یک سوی اشاره دارند. پس اشکالی ندارد که در یک مجموعه مورد تحلیل واقع شوند. آیه اول شمول و گستردگی خاصی در مفهومش نهفته است، اما شاید بتوان با دقت در آیات دیگر و موارد استعمال آنها این گستردگی را نیز فهمید. بنابراین، باید معنای حرج، موارد استعمال آن و ... مشخص گردد.

در مفردات راغب آمده است:

«أصل الحرج والحراج مجتمع الشيء و تُصوّر منه ضيق ما بينهما، فقیل للضيق حرج. وللائم حرج قال تعالى: "ثم لا یجدوا فی أنفسهم حرجاً" و قال عزوجل: "وما جعل علیکم فی الدین من حرج" و قد حرج صدره، قال تعالى: "یجعل صدره ضیقاً حرجاً"؛ ۴۲

اصل حرج و حراج، انبوه چیز را گویند و از آن تنگی مابین دو

چیز تصور شده است. آن گاه به تنگی «حَرَج» گفته شده و به گناه نیز «حَرَج» گفته شده است. خداوند فرمود: «سپس در سینه های خودشان تنگی احساس نمی کنند» و فرمود: «و در دین بر شما تنگی قرار نداد.» گاهی گفته می شود: «سینه اش تنگ شده» خداوند فرمود: «خداوند سینه او [کافر] را تنگ و حَرَج قرار می دهد.»

از عبارت راغب به دست می آید که «تنگی» نه معنای اصلی حَرَج که معنای کنایی آن است، زیرا انبوه بودن، تنگنا را به همراه دارد. در نهایت آمده است:

«الحرج في الاصل . الضيق ويقع على الاثم والحرام . وقيل : الحرج ، أضييق الضيق»؛<sup>۴۳</sup>

حرج در اصل به معنای تنگی است و بر گناه و حرام واقع می شود، و گفته شده: حرج تنگ ترین تنگ هاست.

در مجمع البحرین نیز چنین آمده است:

«قوله تعالى "ما جعل عليكم في الدين من حرج" أي "من ضيق" بأن يكلفكم ما لا طاقة لكم به . وما تعجزون عنه . يقال : "حرج يحرج" أي ضاق و في كلام الشيخ علي بن ابراهيم : الحرج الذي لا مدخل له والضييق ما يكون له مدخل ضيق»؛<sup>۴۴</sup>

فرموده خداوند «در دین بر شما حرجی قرار نداد»، یعنی تنگی ای که شما را مکلف کند تا به آنچه طاقتش را ندارید و از آن عاجز هستید [قرار نداد]. گفته می شود: «حَرَج، يَحْرَجُ» یعنی تنگ شد و در کلام علی بن ابراهیم آمده: حرج جایی گفته می شود که هیچ راه ورودی نداشته باشد و ضیق جایی گفته می شود که راه ورود تنگ باشد.

در فرهنگ لاروس چنین آمده است:

«حَرَجُ الصَّدْرُ أَوْ الشَّيْءُ: سِينَةٌ يَأْتِيهَا تَنَاجُصٌ شَدِيدٌ. حَرَجَتِ الْعَيْنُ: حَرَجَتْ خَيْرَهُ شَدِيدًا. حَرَجَ الرَّجُلُ: أَنْ مَرَدَّ كَثِيرًا. حَرَجَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ: أَنْ حَرَجَ بِرَأْسِهِ حَرَامًا شَدِيدًا. حَرَجَ إِلَيْهِ: أَنْ تَنَاجَصَ بِهِ أَوْ بِنَاهٍ بَرَدٌ. حَرَجَ الْغُبَارُ: فِي جَايِ تَنَاجُصٍ كَرْدٍ وَخَاكٍ كَرْدٍ.»<sup>۴۵</sup>

با توجه به موارد استعمال حَرَج و حراج و آنچه از راغب و ابن اثیر گذشت، معلوم می‌گردد که حَرَج از معنای اصلی خودش (انبوه چیز) به لازمه آن (تنگ و تنگی) نقل شده و سپس لازمه تنگی (دشواری و درد سر) اراده شده است. آن‌گاه مراد از «ماجعل عليكم في الدين من حرج» چنین می‌شود: خداوند در دین، چیزی را که انسان‌ها برای آن به درد سر و دشواری افتند، قرار نداده است.

پس طبق معنایی که ابن اثیر آن را با «قیل ...» نقل کرده و مجمع البحرین آن را به شیخ علی بن ابراهیم نسبت داده، معنای آیه چنین می‌شود: خداوند در دین چیزی را که موجب درد سر بسیار شدید انسان‌ها می‌شود، قرار نداده است.

طبق معنای اول، آیه با سهله و سمحه شریعت مناسب است، ولی طبق معنای دوم این جمله فقط «تکلیف بما لا یطاق» را نفی می‌کند و البته تکلیف‌های شدیدی را که با هزاران درد سر انجام می‌پذیرد، نفی نمی‌کند.

اما در این باره مهم می‌نماید که بدانیم: این قول مورد قبول اهل لغت واقع نشده و استنادش به علی بن ابراهیم قمی نیز مناقشه می‌پذیرد، زیرا در تفسیر علی بن ابراهیم یافت نمی‌شود، در حالی که مطالب قرآنی استناد داده شده به ایشان، معمولاً در تفسیر قمی موجود است.<sup>۴۶</sup>

البته مرحوم کلینی، حدیثی را از علی بن ابراهیم و او از پدرش و پدرش از ... نقل می‌کند که حضرت باقر(ع) فرموده است:

«فالحرج أشد من الضيق.»<sup>۴۷</sup>

در این باره، این احتمال وجود دارد که این جمله توضیح خود علی بن

ابراهیم (آخرین راوی) باشد. اما اشکالی که وجود دارد این است که این حدیث با آنچه مرحوم کلینی در حدیث دیگری از حضرت باقر(ع) نقل می‌کند و آخرین راوی آن، علی بن ابراهیم است که او از پدرش و پدرش از ... نقل می‌کند، منافات دارد. در آن روایت چنین آمده است: «الحرج الضیق».<sup>۴۸</sup> پس هر دو نقل با هم تعارض و تساقط دارند و باز چاره‌ای جز مراجعه به نظر مشهور واژه‌شناسان نداریم: حرج به معنای «تنگنا» است، نه «تنگنای شدید».

جمع بین دو حدیث: با مراجعه به متن دو خبر و مطالعه پیرامون آیات بحث شده در آنها، به نظر می‌رسد: کسی که حرج را معنی کرده با توجه به سایر قراین آن را معنی کرده و چون حرج نفی شده در آیه ۷۸ سوره حج مربوط به کل دین است و شامل اصل اعتقاد به دین نیز می‌شود، با حرج نفی شده در آیه ششم سوره مائده که مربوط به احکام فرعی دین می‌شود، متفاوت است. یعنی در پذیرش کل دین ممکن است که سختی‌ها و حرج‌هایی باشد، مانند: مشکلاتی که برای مردم مکه پیش آمده و آن قدر در تنگنا قرار گرفتند که به حبشه و مدینه هجرت کردند و تعدادی نیز زیر شکنجه مشرکان جان دادند. پس سختی‌های در حد ترک زن و زندگی برای حفظ دین و جهاد در راه خدا منتفی نیست و باید تحمل شود. وانگهی لازم نیست که افراد، سختی‌های بسیار زیادی را که به مرگ آنها می‌انجامد، تحمل کنند تا زیر شکنجه مشرکان جان دهند. اما در عمل به فروع دین و بویژه مقدمات، شرایط و اجزای فروع دین، هیچ نیازی به تحمل سختی‌ها نیست و شاید حتی در مواردی تحمل سختی و تنگنا حرام باشد.

نگاه اجمالی به دو خبر: خبر اول در اصول کافی، باب «ائمہ(ع) گواهان خدای عزوجل بر خلقش» با سند صحیح از حضرت باقر(ع) درباره «وکذلک جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس»<sup>۴۹</sup> نقل شده است. ما امت وسط



هستیم. و درباره آیه «وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجبتاکم»<sup>۵۰</sup> فرموده: «ما را قصد کرده و ما برگزیدگانیم» و «خداوند تبارک و تعالی در دین حرج قرار نداده است» که حرج شدیدتر از تنگی است.<sup>۵۱</sup>

چنین می‌نماید که با توجه به صدر آیه (در راه خدا آن چنان که حق آن است، تلاش کنید)<sup>۵۲</sup> حرج نفی شده در ذیل آیه، سختی شدید است و گرنه هر کسی که خواست حق تلاش را به جا آورد، حتماً به سختی می‌افتد. پس بنابر صدر و ذیل آیه معنای حرج، سختی شدید است.

اما حدیث دیگر که آن هم با سند صحیح از امام باقر(ع) نقل شده، پیرامون وضو است که زراره از امام(ع) پرسید: از کجا دانستید که در وضو، مسح قسمتی از سر بس است؟ و امام فرمود: به دلیل حرف باء در «وامسحوا برئوسکم»<sup>۵۳</sup> سپس امام(ع) همه آیه را که مربوط به وضو و تیمم است، توضیح می‌دهد و از جمله اشاره می‌فرماید به علتی که خداوند برای تیمم کردن در نبود آب یاد فرموده است: «خداوند نمی‌خواهد بر شما حرجی قرار دهد».<sup>۵۴</sup> پس حرج همان تنگی است.<sup>۵۵</sup>

با توجه به واقعیت خارجی که به طور متعارف، افراد همواره در سفر برای خود و خدم و حشمشان آب به همراه دارند و وضو گرفتن با سختی یا با سختی شدید امکان می‌پذیرد، آیه شریفه تیمم را جای وضو قرار داده است. بنابراین، حرج در این آیه سختی شدید نخواهد بود و گرنه معمولاً موارد جواز تیمم پیش نخواهد آمد، زیرا موارد بسیار نادری پیدا می‌شود که مکلف اصلاً آبی پیدا نکند. پس حرج باید به معنای سختی معمولی باشد، نه سختی شدید.

تقدم اهم بر مهم، راهی برای حل معمای دو معنای حرج: از آنچه گذشت، روشن شد که «حرج» در حدیث یاد شده از جلد یکم کافی، چون مربوط به آیه ۷۸ سوره حج است، به معنای ضیق شدید خواهد بود و در حدیث جلد سوم

کافی، چون مربوط به آیه ششم از سوره مائده می شود، معنایش «ضیق» خواهد بود، زیرا «حرج» نفی شده در سوره حج مربوط به اصل دین است و در سوره مائده مربوط به فرعی از دین. در نتیجه، می توان گفت که این دو حدیث، در صدد بیان ملائک تقدّم اهم بر مهم هستند؛ یعنی چون اهمیت اصل دین بیشتر است، سزاوار می نماید که دشواری ها و سختی های فراوانی را افراد متحمل شوند، ولی تحمل سختی و دشواری برای یکی از فروع دین و شریعت که اهمیت همه دین را ندارد، نیاز نیست و این دو حدیث نیز در صدد بیان همین نکته عقلایی است.

در پاسخ به این اشکال با بررسی ساده ای می توان فهمید:

روایات، معمولاً آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» را در امور بسیار ریز فقهی به کار برده اند. و برای مثال: به مقتضای آیه، وضو با آبی که کمی آلوده شده و یا به کار افتادن یکی دو مواز سر فرد محرم در حال وضو، جایز دانسته شده و اصلاً به آیه «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج» تمسک نشده است. می توان گفت: مراد از «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» آیه سوره حج نیست بلکه قاعده اصطیاد شده از هر دو آیه است. در تأیید این سخن می توان گفت که معمولاً در استعمال ها، لفظ «فی الدین» را حذف کرده اند و گفته اند: «ما جعل علیکم من حرج»، یا گفته اند: «قاعده نفی حرج».

ارتباط قاعده  
لا حرج با  
قاعده تسهیل

حدیث «بعثت علی الشریعة السمحة السهلة» آسان بودن قواعد دینی را می نماید، ولی آیات «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» و «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج» حرج را نفی می کند. آیا این دو، به یک معنی است یا خیر؟ اگر به یک معنی نیست، رابطه آن دو چگونه خواهد بود؟

روشن است که این دو قاعده (قاعده تسهیل و لا حرج) به یک معنی نیستند؛ ممکن است اموری یافت شود که نه حرجی و نه آسان باشد.

همچنین در مواقع شک در حرج، قاعده «لا حرج» نمی تواند کارگر افتد، ولی قاعده سهولت و تسهیل می تواند کارساز باشد؛ یعنی اگر چه نتوان با «لا حرج» حکم را از روی آنچه حَرَجَش مشکوک است، برداشت، با قاعده تسهیل می توان آن حکم را از اسلام زدود.

از سوی دیگر، قاعده «لا حرج» بیشتر شخصی است و حرج های فردی را بر طرف می سازد، ولی قاعده تسهیل کلی است؛ یعنی در مجموع، تکالیف برای مکلفان کلفت آور نیست و آنان براحتی از عهده انجام آنها برمی آیند.

این مطالب از آیه «یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر» نیز استفاده می شود. لحن این آیه با آیه های «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» یا «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج» متفاوت است، زیرا در اولی یُسِر و آسانی اراده شده و در دومی و سومی، حرج (سختی شدید و مشقت) نفی شده است، و چنان که برمی تابد اولی اعم از دومی و سومی است.

نیز وقتی به امور مطرح شده در آیه بنگریم، همین مطلب روشن می شود؛ زیرا «علی الذین یطیقونه» وجوب روزه را از اهل «اطاقه» برداشته و روشن است که «اطاقه» به معنای نداشتن و یا عاجز بودن نیست بلکه «افراد کم طاقت» معنی می شود. در روایات نیز «الشیخ الکبیر»<sup>۵۶</sup> و «ذوالعطاش»<sup>۵۷</sup> و «الحامل المقرب»<sup>۵۸</sup>، مصادیق افراد کم طاقت یاد شده است. این افراد با کمی سختی می توانند روزه بگیرند و اغلب پیران در زمان ما، از روی تقدس، این مقدار از سختی را تحمل می کنند و روزه می گیرند. همچنین بیمار و مسافر، آن چنان که نتوانند روزه بگیرند بلکه روزه برای آنان کمی سختی دارد، ولی با این حال، آیه شریفه روزه آنان را به ایام دیگر موکول کرده است.

بنابراین، آنچه مرحوم شهید مطهری در ذیل این آیه، از شریعت سهله و سمحه گفته، مطلبی شایسته و قابل دفاع است. اگر در وضو، پس از مشکل داشتن برخی از اعضا حکم به وضوی جبیره می شود، مریض، مسافر یا

کم طاقان نیز نباید نصف روزه یا کمتر و بیشتر روزه بگیرند؟ به عبارت دیگر، نباید قانون «مالا یدرك كَلَّه لا یترك كَلَّه» اجرا شود؟

جواب این دو بحث کاملاً متفاوت است، زیرا: وقتی وضوی جبیره واسطه تیمم و وضوی کامل می شود که قسمت کمی از یک عضو دارای مشکل است، نه وقتی که همه اعضا جراحی و مشکل دارد و حدیث نیز جبیره را در جایی تجویز کرده که ناخن افتاده باشد. و عرف نیز وضوی جبیره ای را همان وضوی کامل می داند. به همین دلیل، حضرت صادق (ع) به عبدالاعلی مولی آل سالم می فرماید:

«جواب این و امثال این از کتاب خدا روشن می شود؛ بر مرهم

مسح کن!»<sup>۵۹</sup>

اما بنا بر هیچ عرفی، نصف روزه، روزه نیست یا روزه ای که وسطش یک قرص دارویی یا نظیر آن خورده شود، روزه نیست، زیرا روزه در نزد عرف خودداری کردن از مفطرات، در زمان معین است.

بنابراین، روزه داری حدّ وسطی ندارد تا پس از ناتوانی از روزه تمام، نوبت به آن برسد. البته مستحب است که شخص مریض مسافر یا پیر، در ماه رمضان از خوردن زیاد و خوردن علنی خودداری کند، اما این برای احترام ماه رمضان است، نه این که روزه خورده شده، باز روزه به حساب آید. هیچ عرفی نیز این کم خوردن یا مخفیانه خوردن را مصداق روزه حساب نمی کند.

ب. آیاتی که بدون اشاره به سختی و آسانی، برای یک حکم بدل قرار داده است.

این دسته از آیات، در قرآن فراوان یافت می شود. برای نمونه: برای حاجی، قربانی در منا را قرار داده، ولی در صورت ناتوانی می توانند سه روز را در آن جا و یا هفت روز را در وطن خود روزه بگیرند.<sup>۶۰</sup> یا برای کسی که

سوگند بخورد و خلاف آن عمل کند، یکی از کفاره هایش غذا دادن به ده بینواست و اگر نتوانست سه روز باید روزه بگیرد،<sup>۶۱</sup> و یا کفاره قتل خطایی آزاد کردن یک برده است و کسی که نتواند باید دو ماه روزه بگیرد،<sup>۶۲</sup> و یا کفارهٔظهار که عملی جاهلی بوده، آزادسازی یک برده و در حالت عجز، دو ماه روزه گرفتن است و عاجز از آن نیز باید به شصت بینوا غذا بدهد.<sup>۶۳</sup>

از این آیات که در قرآن فراوان یافت می شود، می توان به طور کلی به دست آورد که در تکالیف الهی، توان انسان ها ملاحظه شده است و با توجه به دلیل عقلی و روایات معلوم می گردد که این توان، عرفی است، نه عقلی؛ زیرا آن گاه که شخص ناتوان عقلی باشد، معقول نیست که خداوند او را مکلف کند. برای نمونه: امروزه که برده وجود ندارد، فرمان به آزادسازی برده تکلیف به محال است و از خداوند حکیم صادر نمی شود، همچنین کسی که توان روزه ندارد و در حال بیماری و بستری بودن همسر خود راظهار کند، نمی تواند مکلف به روزه شود.

افزون بر دلیل عقلی، روایات فراوانی نیز عجز و ناتوانی مطرح شده در آیات را توضیح می دهد که مراد عجز عرفی است:

۱. حضرت باقر(ع) پیرامون «فمن لم يستطع فاطعام ستین مسکیناً...» فرموده: از «جهت بیماری یا بیماری قند»<sup>۶۴</sup> که معلوم می شود، مراد ناتوانی عرفی است، زیرا بیمار و دیابتی، توان عقلی برای روزه گرفتن دارند، ولی عرفاً ناتوان شمرده می شوند.

۲. فضل بن شاذان در ضمن حدیثی که علل احکام را از قول حضرت رضا(ع) بیان می کند، از حضرت پرسید: چرا مردم به یک بار حج فرمان داده شده اند نه بیشتر؟ در جوابش گفته شد: زیرا خداوند واجبات را مناسب با توان پایین ترین افراد وضع کرد؛ همان گونه که فرموده: «آن قربانی که مقدور است»<sup>۶۵</sup> یعنی گوسفند تا توانگر و فقیر را فرا گیرد و بتواند چنین قربانی ای را

تهیه کنند]، همین گونه سایر فریضه ها، تنها به اندازه توان پایین ترین افراد قرار داده شده است. ۶۶

این حدیث، با صراحت نشان می دهد که دین اسلام در باب مکلف ساختن بندگان اقلی است و احکام حتمی را متناسب با توان افراد ضعیف وضع کرده، ولی برای افراد قوی تر و خواهان عبادت بیشتر، مستحبات را قرار داده است.

۳. اسحاق بن عمار از حضرت کاظم (ع) پیرامون مراد از «نیافتن» در آیه قرآن (هرکس نیافت، سه روز روزه بگیرد) پرسید و گفت: (به هر حال) فرد می تواند گدایی کند و چیزی را بیابد پس مراد چیست؟ که حضرت فرمود: وقتی که نزدش علاوه بر خوراک عیالش چیزی نباشد، او از کسانی است که نیافته است. ۶۷

این حدیث که دارای سند بسیار خوبی است، نشان می دهد که یافتن با گدایی و سخت گیری بر زن و فرزند، یافتن نیست بلکه فرد مکلف باید افزون بر تأمین نیاز عائله خود، توان مالی نیز داشته باشد.

بنابراین، در این احادیث که هر یک، یکی از آیات را توضیح می دهد، توان عرفی مطرح شده است که سهل و آسان بودن شریعت را می نماید، به گونه ای که حکم، با نبود توان عرفی، جای خود را به بدالش واگذار می کند.

◇ به عبارت دیگر، می توان سمحه و سهله بودن را معیاری برای جداسازی احکام ثابت از متغیر دانست، زیرا خداوند نخواستہ شریعتش غیر سهله باشد. بنابراین، حکم صعب و حرجی یا از اول جزء دین نبوده و یا جعل آن در زمانی بوده که آن حکم برای نوع مردم حرج نداشته است، اما اکنون که این حکم برای توده مردم حرج می آورد، تغییر می یابد تا حرج نوعی در پی نیآورد. ◇

ج . آیاتی که برخی افراد را از برخی تکالیف معاف می کند :

۱ . «لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی  
المریض حرج»؛<sup>۶۸</sup>

بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی  
نیست [که در جنگ شرکت نکنند].

این بخش از آیه ، در دو جای از قرآن تکرار شد ، و از بخش های قبل و  
بعدهش ، مورد آن روشن می شود . در سوره فتح چون بخش های قبل و بعدهش  
مربوط به جهاد است ، معلوم می گردد که این افراد از جهاد معاف اند .

همین بخش ، دقیقاً و بدون کم و زیاد در سوره نور<sup>۶۹</sup> در رابطه با استفاده از  
اموال مردم و جواز مصرف کردن از غذاهای درون خانه افراد ذکر شده است و  
نشان می دهد که این گونه افراد ، آزادی خاصی دارند و می توانند از خانه های  
دیگران ارتزاق کنند و حرمت تصرف در مال (خوراک) دیگران از این افراد  
برداشته شده است .

البته هیچ کدام از مفسران چنین معنای عام و گسترده ای را بیان نکرده اند و  
اساساً به ذکر برخی شأن نزول ها و دیدگاه ها بسنده کرده اند که بحث و تأمل  
بیشتری را می طلبد .

از آیات دیگری که در این باره می توان مطرح کرد ، آیه ۱۸۷ سوره بقره

است :

«أحلّ لكم ليلة الصيام الرفثُ إلى نسائكم هنّ لباس لكم وأنتم  
لباس لهنّ علم الله أنکم كنتم تختانون أنفسکم فتاب علیکم و  
عفا عنکم فالتن بشروهنّ وابتغوا ما كتب الله لكم وكلوا  
واشربوا حتّی یتبین لكم الخیطُ الأبيض من الخیط الأسود من  
الفجر ثم اتموا الصیام إلى اللیل ولا تبشروهنّ وأنتم عکفون فی  
المسجد تلك حدود الله فلا تقرّبوها کذلک یبین الله آیه

### لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ؛

در شب های روزه، آمیزش با همسرانتان بر شما حلال شده است. ایشان لباسی برای شما و شما لباسی برای آنان هستید. خدا دانست که شما به خویشتن خیانت می کردید پس به شما لطف کرد و از شما گذشت. اکنون [در شب] با آنان درآمیزید و آنچه را خدا برای شما نوشت، طلب کنید و بخورید و بیاشامید تا رشته سفید بامداد از رشته سیاه شب بر شما روشن گردد. سپس روزه را تا شب به اتمام رسانید و در حالی که در مساجد معتکف هستید [با همسرانتان] در نیامیزید! آن حدود خداست، به آن نزدیک نشوید. این چنین خداوند آیتش را بیان می کند، باشد که پرهیزگاری کنید.

از این آیه روشن می شود که در روزهای ماه رمضان، آمیزش جنسی ممنوع بوده و معلوم است که این دستور حرجی نبوده و نیست، زیرا افرادی که تا آخر عمر مجرد می مانند یا جوانانی که تا بعد از سی سالگی بدون همسر می مانند، فراوان اند. وانگهی ماه رمضان سی روز بیشتر نیست و خود روزه گرفتن از شهوت انسان می کاهد. بنابراین، تحمل یک ماه دوری از همسر براحتی امکان می پذیرد. با این حال، وقتی خداوند دانست که این حکم برای برخی افراد، کمی دشوار است، آن را لغو کرد و آمیزش را تنها در شب جایز برشمرد. پس می توان نتیجه گرفت که احکام الهی به گونه ای است که همه براحتی از عهده انجام آن برمی آیند؛ به گونه ای که حتی شبهه حرج نیز پیرامون آنها منتفی است.

شان نزولی که پیرامون نزول این آیه گفته شده، یا صحیح نیست یا نیاز به کمی ترمیم و اصلاح دارد. در کافی با سند صحیح آمده که آیه در مورد خوات بن جبیر نازل شده که همراه پیامبر (ص) با زبان روزه به حفر خندق مشغول بود. هنگام افطار به خانه رفت و از فرط خستگی به خواب رفت. قبل



از نزول این آیه اگر کسی می‌خواید، غذا بر او حرام می‌شد. بنابراین، وقتی همسرش او را بیدار کرد تا غذایی بخورد، گفت: چون خوابیده‌ام، غذا بر من حرام شده است و صبح گاهان با همان حال به کندن خندق مشغول شد که از فرط گرسنگی بی‌هوش افتاد. پیامبر(ص) بالای سر او آمد و از وضع او باخبر شد که آن گاه آیه «أحل لكم ...» نازل شد.<sup>۷۰</sup>

در بررسی این آیه آنچه تردید برمی‌دارد، این است که قبل از نزول چنین حکمی، خداوند خوردن غذا پس از مغرب را بر شخصی که خوابیده، حرام برشمرده باشد که با شریعت سهله و سمحه و «لا یكلف الله نفساً إلا وسعها» نمی‌سازد و ...

وانگهی، شاید قبل از نزول آیه، افراد حکم خداوند را چنین می‌دانستند، ولی با نزول این آیه معلوم شد که حکم خدا این چنین نبوده است و به عبارت دیگر، مردم گمان می‌کرده‌اند که با خوابیدن پس از افطار غذا برایشان حرام می‌شد، در حالی که چنین نبوده است.

برخی دیگر از آیات که می‌تواند مؤید باشند، از این شمار است:

۱. «لیس علی الضعفاء و لا علی المرضى و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج إذا نصحو الله و رسوله ما علی المحسنین من سبیل والله غفور رحیم\* و لا علی الذین إذا ما أتوک لتحمّلهم قلت لا أجد ما أحملکم علیه تولوا و أعینهم تفیض من الدّمع حزناً ألا یجدوا ما ینفقون\* إنما السبیل علی الذین یستثنونک و هم أغنیاء رضوا بأن یكونوا مع الخوالف و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون»؛<sup>۷۱</sup>

بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند تا [در راه خدا] هزینه کنند- در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند- هیچ گناهی نیست و [نیز] بر نیکوکاران

ایرادی نیست و خدا، آمرزنده‌ای است مهربان.  
 و نیز بر کسانی که نزد تو آمدند تا سوارشان کنی [تا به جنگ  
 روند] گفتی: «چیزی نمی‌یابم تا بر آن سوارتان کنم» برگشتند  
 و سوگمندانه از چشمانشان اشک می‌ریخت که چیزی ندارند  
 تا [در راه خدا] هزینه کنند، گناهی نیست. تنها ایراد بر کسانی  
 است که توانگرند و از تو اجازه [ترك جهاد] می‌خواهند و  
 خرسندند که از پیکار گریزان باشند، خدا بر دل‌هایشان مهر  
 نهاده، از این رو نمی‌دانند.

از این آیات روشن می‌شود که جهاد وقتی واجب است که مقدمات آن،  
 مانند: سلاح، مرکب و ... آماده باشد، اما هنگامی که فرد تهیه آنها را نتواند و  
 حکومت نیز چنین توانی را نداشته باشد، تکلیفی متوجه افراد نیست و لازم  
 نیست افراد جان خود را به خطر بیندازند. بنابراین، حکمی که در ذات خود،  
 نیاز به جان فشانی دارد و در ذات خود حرجی ندارد، چنین نخواهد بود که در  
 هر شرایطی واجب شود، و در این حکم نیز سهله و سمحه بودن و میسور بودن  
 لحاظ شده است.

۲. «والوالدات یرضعن أولادهنّ حولین کاملین لمن أراد أن  
 یتّم الرضاعة وعلی المولود له رزقهنّ وکسوتهنّ بالمعروف  
 لا تکلف نفس إلا وسعها ...»؛ ۷۲

و مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می‌دهند [این  
 حکم]، برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی خود  
 را تکمیل کند و خوراک و پوشاکشان به طور شایسته، بر عهده  
 پدر است. هیچ کس جز به اندازه توانش مکلف نمی‌گردد.

این آیه نشان می‌دهد که خوراک، پوشاک و مسکن زن به عهده شوهر است  
 و او باید این امکانات را به نحو شایسته و عرف پسند فراهم کند، ولی بودن

هزینه ها بر عهده مردان به این معنی نیست که افراد به اموری که توان آن را ندارند، مکلف شوند؛ زیرا تکلیف «بما لایطاق» محال عقلی و عرفی است. پس افراد توانمند، زندگی شایسته ای را برای خانواده باید فراهم کنند و افراد غیر توانمند، در حد توان باید بکوشند. سهله و سمحه بودن، در تأمین مخارج زندگی افراد تحت تکفل نیز رعایت شده است. مانند این آیه در قرآن وجود دارد:

«اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم ولا تضاروهن لتضیقوا  
علیهن...»؛<sup>۷۳</sup>

آنان را در همان جا که خود سکونت دارید، در حد توانتان سکنی دهید و میزایدشان تا عرصه را بر آنان تنگ گردانید. مراد از «آنان» زنان طلاق داده شده، است. آیه دیگر:

«لینفق ذو سعة من سعته ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله  
لا یكلف الله نفساً الا ما آتاها»؛<sup>۷۴</sup>

بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند و بر تنگدست است که از آنچه خدا روزی اش کرده، هزینه کند. خدا هیچ کس را جز به آنچه به او داده، مکلف نمی سازد.

آیه دیگری که می تواند سهله و سمحه بودن اسلام را نشان دهد، آیه ذیل است که در قسمتی از آن اوصاف پیامبر(ص) را این گونه بیان می کند:

«... یأمرهم بالمعروف وینهاهم عن المنکر ویحلّ لهم الطبیات  
ویحرّم علیهم الخبائث ویضع عنهم إصرهم والأغلال التي  
كانت علیهم...»؛<sup>۷۵</sup>

همان که آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز می دارد، چیزهای پاکیزه را برایشان حلال و چیزهای پلید

را برایشان حرام می نماید و از آنان قید و بندهایی که برشان بوده، برمی دارد.

روشن است که بر مردم زنجیر و طناب حقیقی نبوده و آنان با چنین قیدهایی، بسته نشده بوده اند. بنابراین، معنای کنایی اراده شده که عبارت است از: امور خرافی که بر خود واجب و یا حرام می کرده اند. به همین دلیل، بر آنان سختی وارد می شده است.

چنین می نماید که آن امور خرافی در حدی نبوده که افراد را در تنگنای بسیار شدید تحمل ناپذیر قرار دهد بلکه اموری بوده که با کمی سختی می توانسته اند تحمل کنند و حضرت آنها را از روی دوششان برداشته است. با کنار هم قرار دادن یک حکم عقلی و یک آیه قرآن یا توجه به صدور ذیل یک آیه، به خوبی می توان سهله و سمحه بودن اسلام را نسبت به دیگر ادیان دریافت:

۱. حکم عقلی: مکلف ساختن انسان ها به آنچه طاقت ندارند، عاقلانه نیست و بلکه قبیح است. بنابراین، خداوند به هیچ گونه اموری که انسان ها توان انجام آنها را ندارند، تکلیف نمی کند. آیات متعددی از قرآن با «یکلف الله نفساً الا وسعها»<sup>۷۶</sup> یا «لانکلف نفساً الا وسعها»<sup>۷۷</sup> به این حقیقت اشاره می کند و در این مورد، تفاوتی بین مکلف ساختن مردمان عصر حاضر و گذشته و مسلمانان و غیر مسلمانان نیست. پس هیچ انسانی به بیش از توانش نمی تواند مکلف شده باشد.

۲. آیه شریفه:

«لا یکلف الله نفساً الا وسعها. لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت، ربنا لاتؤاخذنا ان نسينا او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرأ کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا...»<sup>۷۸</sup>

خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. کارهای خوبش به نفع او و کارهای بدش به زیان خود اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر! پروردگارا، هیچ بار گرانی بر دوش ما مگذار، همچنان که بر دوش کسانی که پیش از ما بودند گذاردی! پروردگارا و آنچه تاب آن را نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخش و بر ما رحمت آور...!

وقتی عقل می گوید که تکلیف «بما لایطاق» قبیح است، پس مسلم خداوند آن را بر انسان ها تحمیل نمی کند و با توجه به این که مسلمانان و در رأس آنان پیامبر(ص) به این نکته توجه دارند. بنابراین جمله های «بار گرانی بر دوش ما مگذار» ... یا «آنچه توانش را نداریم بر ما تحمیل نکن» درخواست سهولت و سماحتی بیش از ادیان گذشته، بوده است.

روایت های متعددی از اصول کافی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی و احتجاج طبرسی در تفسیر روایی نور الثقلین یاد شده که بنا بر آن، اموری از این امت برداشته شده که گذشتگان بدان ها پایبند بوده اند. در روایت احتجاج طبرسی آمده است: <sup>۷۹</sup> در امت های گذشته، وجوب پنجاه نماز در شبانه روز، وجوب اقامه نماز در محل های عبادت نه در هر جا، قبول شدن قربانی با سوخته شدن آن، عقوبت دنیایی به دلیل گناه، وجود داشته است که در این امت به پنج نماز، جواز اقامه نماز در همه جا، مشخص نشدن قبول یا عدم قبول قربانی و حذف عقوبت های دنیایی انجامیده است.

انجام پنجاه نماز، تکلیف «بما لایطاق» نیست، ولی دشوار است، اما انجام پنج نماز به جای آن به مراتب راحت تر است. عبادت در معبد، تکلیف به امر محال ذاتی یا عرفی نیست بلکه جواز عبادت در هر جا، به مراتب راحت تر است.

هنگام مراجعه، به روایاتی که این آیه شریفه در آنها به کار رفته، دو مطلب اساسی را می‌توان در نظر گرفت:

نخست این که آیا از روایات می‌توان سهله و سمحه بودن دین در احکام عملی را استفاده کرد یا خیر؟ که بحث فعلی ما همین است؛ دیگر آن که آیا قاعده لاحرج که از همین آیه و نظایرش استفاده می‌شود، تنها احکام تکلیفی را برمی‌دارد یا احکام وضعی را نیز برمی‌دارد. اکنون مورد بحث این مطلب دوم نیست، ولی در ادامه نوشته به آن نیازمند می‌شویم. بنابراین، در هنگام بررسی هر روایت، هر دو مطلب را مورد دقت قرار می‌دهیم و سپس با پایان یافتن روایات، تلاش می‌کنیم تا به یک دید کلی در هر مورد برسیم.

در بحث روایات، از ذکر دوباره روایاتی که «یرید الله بکم الیسر» را تفسیر می‌کرد، خودداری می‌کنیم، چون آنها قبلاً ذکر شده است. بنابراین، نخست روایت‌هایی را که در آنها «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» به کار رفته، مورد بررسی قرار می‌دهیم و در دنباله، روایت‌های دیگری را که محتوایش سماحت و سهولت دین است، مورد بررسی قرار می‌دهیم، ولی چون روایات بسیار فراوان است، تنها به ذکر روایاتی که نکته‌های دیگری نیز داشته باشد، بسنده می‌کنیم.

۱. «از حضرت صادق (ع) پیرامون فرد جنبی که در راه به آب کمی می‌رسد و می‌خواهد از آن آب غسل کند و ظرفی ندارد و دست‌هایش کثیف است، پرسیدم؟ فرمود: دست می‌زند و وضو می‌گیرد سپس غسل می‌کند. این از آن مواردی است که خداوند عزوجل فرموده: "خداوند در دین هیچ گونه حرجی قرار نداده است."»<sup>۸۰</sup>

سند حدیث خوب است، اما دلالتش بحث برمی‌انگیزد؛ آیا مراد از آب

کم، آب کمتر از کر است یا خیر؟ آیا از «قذر» نجاست شرعی اراده شده یا کثیفی عرفی؟ آیا مراد از وضو گرفتن، وضو گرفتن شرعی است یا شستن دست‌ها؟

برخی برای تطبیق روایت با دیگر روایات و قانون‌ها، گفته‌اند که مراد از آب کم، آب قلیل شرعی کمتر از کر نیست بلکه مراد پرسشگر، برکه کوچکی بوده است. اگر این حرف قبول شود، دیگر مشکل حل می‌شود، چون دست نجس را وارد آب می‌کند و دستش را می‌شوید و سپس غسل می‌کند. بله، تنها آب کمی آلوده می‌شود که در آن زمان‌ها و آن مکان‌ها این مقدار از آلوده شدن بخشیده شده، بوده است. ولی این سؤال باقی می‌ماند که در این صورت، دیگر نیازی برای تمسک به آیه «الاحرج» وجود ندارد.

برخی احتمال داده‌اند که شاید آب قلیل شرعی است ولی دست نجس شرعی نیست و مراد از وضو نیز شستن دست است، اما باز هم جای سؤال ما باقی می‌ماند که چه نیازی به تمسک به آیه وجود دارد؟

البته تنها وقتی که مراد از آب کم، آب قلیل باشد و از پلیدی دست، نجاست شرعی اراده شود، با تماس دست و آب، آب نجس می‌شود و نمی‌توان با آن غسل کرد و در این صورت، یا باید گفت که اصلاً به آب دست نزنند و تیمم کنند و یا این که گفته شود، دست بزنند و با آن غسل کنند و نجس بودن آب، در این صورت ضرری نمی‌رساند، زیرا خداوند در دین حرجی قرار نداده است.

مشهور فقیهان، یکی از دو توصیه اول را پذیرفته‌اند، به این عذر که احکام وضعی وضع و رفع پذیر نیست و قاعده «الاحرج» احکام وضعی را بر نمی‌دارد. ولی این احتمال وجود دارد که بین احکام وضعی اعتباری و احکام وضعی حقیقی یعنی احکام تکوینی، تفاوت باشد؛ زیرا احکام وضعی اعتباری نظیر صحّت و بطلان، زوجیت، ملکیت و... وضع و رفع می‌پذیرد و شارع

همان گونه که در حالت حرج، احکام تکلیفی را برمی دارد، احکام وضعی اعتباری را نیز برمی دارد یا شرایط و موانعش را برمی دارد، ولی احکام وضعی حقیقی یا تکوینی چون مترتب بر خود شیء است، قابل جعل و رفع نیست؛ یعنی هرچند شراب خواری از روی اضطرار باشد، انسان را مست می کند و مستی آن برداشته نمی شود.

و مرده خواری اگرچه از روی اضطرار باشد، انسان را بیمار می سازد و این اثر نیز برداشته نمی شود، اما احکام وضعی اعتباری نظیر طهارت، نجاست، مانعیت، حلیت، حرمت و ... قابل رفع و وضع هستند.

به هر حال، با مراجعه به مجموع روایاتی که آیه در آنها به کار رفته، مراد از «لا حرج» چنین است: این مقدار قذارت عرفی که از دست به آب می رسد، موجب نجاست آب نمی شود. بنابراین، قاعده «لا حرج» گستره ای به محدوده عملی احکام می دهد و با وجود آمدن مشکل در مرحله ای، از آن نمی توان روی برتافت.

۲. «محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن حماد بن

عیسی عن ربیع بن عبدالله عن الفضل بن یسار، عن

أبي عبدالله (ع) قال في الرجل الجنب يغتسل فيتضح من الماء

في الاناء؟ فقال: لا بأس "ما جعل عليكم في الدين من

حرج" ۵؛ ۸۱

از حضرت صادق (ع) در مورد فرد جنبی که غسل می کند و از

آب های غسل در ظرف می پاشد، پرسیده شد. فرمود:

اشکالی ندارد، «خداوند در دین سختی قرار نداده است.»

همه افراد در سند حدیث، موثق و از بزرگان شیعه هستند. روشن است

که در آن زمان، غسل با آب قلیل انجام می شده است؛ به این صورت که آب را

با دست یا با ظرف کوچک از تشتی که کنار خود می گذاشتند، برمی داشتند و با



ریختن آب بر بدن، خودشان را از حدث و خبث پاك می کردند. به این دلیل، مورد سؤال جایی است که پس از ریختن آب بر بدن، در حالی که هنوز بدن از قذر (پلیدی) های شرعی یا عرفی پاك نشده، آب غساله به تشت آب پاشد و گرنه افرادی مثل فضیل و ربیع می دانسته اند که بدن پس از شستن پاك می شود و پرسش درباره آن و درباره جاهای پاك بدن، اشکالی ندارد. پس بنا بر فرموده امام (ع)، چون «خداوند حرجی در دین قرار نداده» آب های متیقن النجاسه یا ظاهر النجاسه که از بدن بر ظرف می ریزد، آب و تشت را نجس نمی کند.

در پاسخ به این که ممکن است حدیث درباره غساله غسل باشد، زیرا برخی تصور می کرده اند که با غساله نمی شود غسل کرد، می توان گفت: چون روایت مطلق است، بر هر دو مورد حمل می شود؛ یعنی چه آن آبی که به تشت می پاشد، آب غسل، یا آب تطهیر بدن از کثافت ها، یا آب پاشیده شده از جاهای پاك بدن باشد و چه آن آب از جاهای نجس بدن پاشد، در همه صورت ها اشکالی وجود ندارد، زیرا روایت مطلق است و معمولاً باید مورد سؤال جایی باشد که اشکال چندانی پدید بیاید و گرنه همه می دانند که اگر آب از جاهای پاك بدن مثل سر به ظرف یا تشت پاشد، مشکلی ایجاد نمی شود.

و اگر اشکال شود: چون فضیل و همگنان او می دانسته اند که با ملاقات کردن آب قلیل با نجس، آب نجس می شود، پس سؤال آنها درباره آن گاه است که بدن غسل کننده پاك بوده، و گرنه سؤال معنایی نخواهد داشت. چنین پاسخ داده می شود:

الف. نجس شدن آب قلیل بر اثر برخورد با نجاست ها یا متنجس ها از دیر زمان تاکنون مورد اختلاف بوده است.

ب. از اطلاق لفظی دست برداشتن و به سراغ انصراف رفتن، دلیل

می‌خواهد. اگر دلیل متقنی وجود داشت، به آن سوی می‌رویم و آن‌گاه این روایت نیز همچون روایت قبلی تفسیر می‌شود؛ یعنی «حرج» تنها در محدوده نظافت‌های عرفی یا ترك اولی‌ها برداشته شده است، نه در سایر امور. اما در صورتی که دلیل متقنی وجود نداشته باشد، اطلاق سؤال و جواب و عموم آیه، به تمامی موارد و به تمامی آب‌های پاشیده شده از بدن، دلالت دارد.

۳. «عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن علی بن الحسن بن رباط عن عبدالاعلی مولى آل سام قال: قلت لإبي عبدالله (ع) عَثِرْتُ فَانْقَطَعَ ظَفْرِي فَجَعَلْتُ عَلِيَّ إِصْبَعِي مَرَارَةً فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِالْوَضُوءِ؟ قال: يعرف هذا وأشباهه من كتاب الله عزوجل: "ما جعل عليكم في الدين من حرج" امسح عليه؛<sup>۸۲</sup>

به حضرت صادق (ع) گفتم: لغزیدم و ناخنم قطع شد و روی انگشتم مرهمی گذاشتم، وضویم را چه کنم؟ حضرت فرمود: این و امثال این از کتاب خدا شناخته می‌شود: «خداوند در دین سختی قرار نداده است» بر آن مسح کن.

سند روایت خوب است و اشکال برخی<sup>۸۳</sup> درباره عبدالاعلی و جهی ندارد، زیرا به نظر ما ایشان همان عبدالاعلی ابن اعین العجلی است. اما در دلالتش تردید وجود دارد، زیرا اگر بر اثر زمین خوردن، ناخن پا آسیب دیده باشد، نیازی به سؤال نیست و مسح پا روی ناخن دیگر می‌شود و آن‌گاه جواب نیز مناسب نمی‌نماید، زیرا به جای «بر آن مسح کن» باید می‌فرمود: «بر انگشت‌های دیگر مسح کن». البته این اشکال وارد نیست، زیرا معمولاً افراد تمامی دست را بر روی تمامی روی پا می‌گذارند و مسح می‌کنند.

وانگهی، اگر مراد ناخن دست باشد، باید راوی بدان اشاره می‌کرد، زیرا مطلق گفتن «ظفر» با توجه به قرینه‌هایی که ذکر شد، منصرف به ناخن پاست.

به هر حال، از این روایت به خوبی روشن می شود که با به وجود آمدن یک مشکل، نوبت به مرحله بعدی نمی رسد بلکه همان حکم گستره دارد؛ یعنی با امکان وضوی جیره ای نوبت به تیمم نمی رسد.

۴. «الحسین بن سعید عن ابن سنان عن ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبدالله (ع) قال: سئلته عن الجنب یحمل الركوة<sup>۸۴</sup> أو التور<sup>۸۵</sup> فیدخل اصبعه فیہ؟ قال: إن كانت یده قذرة فأهرقه وإن كانت لم یصبها قدر فلیغتسل منه، هذا ممّا قال الله تعالی: «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»؛<sup>۸۶</sup>

از حضرت صادق (ع) در مورد جنبی که کاسه کوچکی را برداشته [تا با آن غسل کند] و انگشتش داخل آن می شود، پرسیدم؟ فرمود: اگر دستش کثیف است، آب را بریزد و اگر کثیفی به دستش نرسیده، با آن آب غسل کند. این از آنهایی است که خدا درباره اش فرمود: «خداوند در دین بر شما دشواری قرار نداده است.»

در بررسی سند حدیث، آن را صحیح می یابیم. آیه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» نیز درباره امور استجابی و ارشادی به کار رفته نه امور وجوبی و تحریمی، زیرا وقتی انگشت پاك باشد و به ظرف آب برسد، آب هیچ مشکلی پیدا نمی کند. امام (ع) نیز همین مورد را جای جریان قاعده «لا حرج» دانسته است، نه جایی که دست نجس باشد، زیرا در آن صورت، به ریختن آب دستور فرموده است.

نکته ای که وجود دارد و در ضمن بررسی تمامی احادیث باید به آن توجه کرد، این است که آیه با مصداق برشمردن های امامان محدود نمی شود بلکه این مورد می تواند از موارد لا حرج باشد، چنان که موارد پیشین نیز می توانست از موارد آن باشد. که توضیحش بیان خواهد شد.

۵. «الحسین بن سعید عن فضالة بن أيوب عن الحسين بن عثمان عن سماعة بن مهران عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله (ع) إنا نساfer فرّبما بلينا بالغدير من المطر يكون إلى جانب القرية فيكون فيه العذرة ويول فيه الصبي و تبول فيه الدابة و تروث، فقال: إن عرض في قلبك شيء فقل [فانقل] هكذا يعني اخرج الماء بيدك ثم توضعاً فإن الدين ليس بمضيق. فإن الله عزوجل يقول: "ما جعل عليكم في الدين من حرج"؛ ۸۷»

به حضرت صادق (ع) گفتیم: ما مسافرت می کنیم و چه بسا به گودالی از آب باران، در کنار روستایی بر می خوریم که در آن عذره است. بچه در آن ادرار می کند و چارپا در آن ادرار و مدفوع می کند. چه کنیم؟ فرمود: اگر در قلبت چیزی [شکی یا ...] عارض شد، چنین کن [با دست آب را بشکاف] سپس وضو بگیر، زیرا دین تنگ نیست و خداوند عزوجل می فرماید: «در دین بر شما سختی قرار نداده.»

همه افراد سند حدیث مورد وثوق هستند و مورد روایت هم سرزمین حجاز است که پیوسته با کمبود آب مواجه بوده و زندگی مردم آن جا از آب باران به جا مانده در گودال ها سپری می شده است. آن گاه انواع حیوان های پاک و نجس، حلال گوشت و حرام گوشت در آن جا رفت و آمد می کرده اند، از آن می خورده اند و در آن ادرار و مدفوع، می کرده اند.

از قسمت آخر حدیث، معلوم می شود که لایه ای از کثافات خار و خاشاک و ... بر روی آب وجود داشته و به اصطلاح آبی بوده که امروزه هیچ کس حاضر نیست به آن نگاه کند، و تا چه رسد که بخواهد آن را مصرف کند. اما حضرت فرمود: خار و خاشاک و ... را کنار بزن و با آن وضو بگیر!

اگر از جنبه طهارت و نجاست شرعی به این حدیث نظر شود، حکم به نجاست شرعی آن آب نمی‌توان نمود، زیرا آب برکه زیاد بوده و معلوم نیست که طعم، رنگ و بوی نجاست گرفته بوده است. پس از این روی، نیازی به تمسک به «لا حرج» نیست.

اما از جنبه عرفی و بهداشتی، انسان از چنین آبی تنفر و اشمئزاز دارد و از حدیث فهمیده می‌شود که در حالت ضرورت عرفی، مانند سفر، این چنین آبی می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد.

وانگهی، چون وضو دارای بدلی به اسم تیمم است که با نبود آب یا وجود ضرورت‌های دیگر به آن نوبت می‌رسد، معلوم می‌شود که این مقدار پلیدی و کثافت، هنوز به حدی نبوده که نوبت به تیمم برسد.

بنابراین، باز «لا حرج» درباره جواز ترك استحباب‌ها یا جواز ترك نظافت کامل به کار رفته است. سرانجام آن آب، در آن شرایط به گونه‌ای بوده که عرف، از آن تنفری نداشته و آن را به کار می‌برده و تنها اشکال در این باره چنین است: آیا شرع از به کار بردن آن آب منع می‌کند و امام (ع) فرموده که شرع چنین مانعی را بر سر راه عرف قرار نداده است؟

از مجموع روایت‌های وضو و غسل به دست می‌آید که آب برای وضو، آب خوردن و مصرف‌های دیگر باید ویژگی‌هایی داشته باشد و اصحاب نیز به همین دلیل در بیابان و کمبود آب، سؤالشان این بوده که آیا با آن آب می‌توان وضو گرفت و غسل کرد یا خیر؟

بنابراین، اسلام هرگز مؤید استفاده از آب پلید نبوده است بلکه در محیطی که آب به طور عرفی مصارف دیگری داشته و آب دیگری نیز نبوده، تنها با «لا حرج» مصرف آن آب‌ها را مجاز کرده است. و گرنه اگر از آن آب برای تمیزی بدن و شستن دست و روی خود استفاده نمی‌کردند، هیچ‌گاه به آنان گفته نمی‌شد که به رغم میل باطنی باید با آن وضو بگیرد. پس «لا حرج» حکم

وضعی اعتباری را برداشته است؛ یعنی ویژگی های مطرح برای آب وضو، مربوط به شرایط عادی و فراوانی آب می شده، نه شرایط خاص. بنابراین، امروزه که افراد واقعاً از چنین آبی متنفر هستند و آن را حتی برای مصرف شست و شو به کار نمی برند، وضو با آن گونه آب ها درست نیست. پس شریعت سهله و سمحه برای آنان که از آب متنفر نیستند، وضو گرفتن را امضا می کند و برای افراد امروزی، تیمم را جای می گزیند.

۶. «سعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين عن جعفر بن بشیر عن الهيثم بن عروة التميمي، قال: سئل رجل أبا عبدالله (ع) عن المحرم يريد إسباغ الوضوء فسقط من لحيته الشعرة أو الشعران؟ فقال: ليس بشيء "ما جعل عليكم في الدين من حرج"؛<sup>۸۸</sup> فردی از امام صادق (ع) پیرامون محرمی پرسید که می خواهد وضوی کامل و خوب انجام دهد و آن گاه یک مو یا دو مو از او می افتد، امام فرمود: اشکالی ندارد. «خداوند در دین، بر شما سختی قرار نداد».

این روایت نیز مانند روایت های گذشته در مورد امور بسیار فرعی فقه و در مورد انجام اموری است که خود به خود کراهت دارند و آن که حرمتشان کم است، زیرا به طور معمول دست کشیدن افراد به سر و صورتشان در حال احرام اشکالی ندارد. کندن مو که حرام است، با دست کشیدن به ریش تفاوت دارد. پس اگر مانند اسباغ وضو کار مستحبی باشد، در مقابل آن کنده شدن غیر اختیاری چند مو اشکالی ندارد.

جمع بندی روایات درباره «ما جعل عليكم في الدين من حرج»:

۱. روایاتی که آیه ما جعل عليكم في الدين من حرج را ذکر می کنند و بدان برای استدلال دست می یازند، همه موارد بسیار جزئی را مطرح

می‌کنند، ولی هیچ‌یک آیه را محدود به آن موارد نمی‌سازند و نمی‌توان نتیجه گرفت که آنها تنها در امور بسیار ریز شرعی کاربرد دارند. بنابراین، آیه، عمومیت خود را دارد و هر جا «حرج» و دشواری وجود داشته باشد، آن حکم لغو می‌گردد.

۲. از مجموع موارد، این نکته بر احتی برداشت می‌شود که در هر مرحله، پس از به وجود آمدن حرجی جزئی، نوبت به مرحله بعدی نمی‌رسد بلکه قاعده «مالا یدرك كله لا یترك كله»<sup>۸۹</sup> کاملاً جاری است.

واسطه بودن وضوی جبیره‌ای، بین وضوی صحیح و تیمم از همین شمار بوده و وضو گرفتن با آب غیر بهداشتی در همین راستا، توجیه می‌پذیرد. روایات متعددی از نظر محتوا بر شریعت سهله و سمحه در ابواب مختلف فقه وجود دارد که از آنها به گونه اجمالی سهله و سمحه بودن دین استفاده می‌شود. برای نمونه: جواب پیامبر (ص) به شخصی که پرسید: حج هر ساله بر ما واجب می‌شود یا تنها امسال؟ یا فرمایش امام باقر (ع) در مورد تشهدی که اهل سنت در نماز می‌خوانند: «اگر اینها همه واجب بود، مردم هلاک می‌شدند»، زیرا یادگیری اش برایشان طاقت فرسا می‌بود. در بحث موسع یا مضیق بودن وقت نمازها نیز مانند همین مضمون از امام (ع) صادر شده است. و نیز چنان، امام می‌فرماید: «خوارج از روی جهالتشان بر خود سخت گرفته‌اند. دین دارای وسعت است.» یا حدیث ثابتی که در همه ابواب برای تکلیف معذوران بدان تمسک شده که می‌فرماید:

«كَلَّمَا غَلَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَالَلَهُ أُولَى بِالْعِذْرِ.»<sup>۹۰</sup>

مجموع آیات و روایات را مرحوم مجلسی در ضمن اموری که از آنها قاعده کلی فهمیده می‌شود، ذکر کرده و ما در این جا احادیث را بنا بر نقل ایشان و گاه از کتاب‌های دیگر می‌آوریم:

۱. حدیثی که از جنبی یاد می‌کند که دستش را در ظرف کوچک آب فرو

◊ از این آیات که در قرآن فراوان یافت می‌شود، می‌توان به طور کلی به دست آورد که در تکالیف الهی، توان انسان‌ها ملاحظه شده است و با توجه به دلیل عقلی و روایات معلوم می‌گردد که این توان، عرفی است، نه عقلی؛ زیرا آن‌گاه که شخص ناتوان عقلی باشد، معقول نیست که خداوند او را مکلف کند. ◊

برده، یا در هنگام غسل آب غسل به ظرفش پریده و حضرت آن را بی اشکال دانسته و «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» را یاد کرده بود. مرحوم مجلسی نیز قبول داشته که از این حدیث‌ها، قانونی کلی را می‌توان برگرفت و اختصاصی به باب غسل و آب قلیل ندارند.

۲. محمد بن مسلم از حضرت باقر(ع) پیرامون آیه‌های «یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا... هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج»<sup>۹۱</sup> پرسید و امام(ع) فرمود:

«فی الصلوة والزکوة والصیام والخیر أن تفعلوه.»<sup>۹۲</sup>

مرحوم مجلسی در ضمن این حدیث فرموده: «الظاهر أن الغرض تعمیم نفی الحرج؛ ظاهراً مراد امام باقر(ع) تعمیم دادن نفی حرج است» پس «لا حرج» در تمامی ابواب فقه و در تمامی کارهای خیر جاری است و در همه جا می‌توان آن را جاری ساخت و اختصاص به برخی از ابواب فقهی ندارد.

۳. مرحوم مجلسی، روایت عبدالاعلی مولی آل‌سام را نیز در ضمن احادیثی که از آنها قانون کلی استفاده می‌شود، ذکر کرده است.<sup>۹۳</sup> بنابراین، معلوم می‌شود که افتادن به زمین، کنده شدن ناخن، وضو، جبیره و... هیچ کدام خصوصیتی ندارد بلکه غیر حرجی بودن دین مهم است.



۴. بزنی از حضرت رضا یا جواد(ع) درباره فردی پرسید که وارد بازار می شود و جامه ای از فراء می خرد و نمی داند آیا مُدکّی است [تا فراء پاك باشد] یا نه تا جواز نماز در آن را دریابد. امام فرمود:

«نعم، لیس علیک المسئله إن أباجعفر(ع) کان یقول: إن الخوارج ضبیقوا علی أنفسهم بجهالتهم إن الدین اوسع من ذلك»؛<sup>۹۴</sup>

بله پرسیدن به عهده شما نیست. ابوجعفر(ع) فرمود: خوارج از روی جهالت بر خودشان تنگ گرفتند. دین از آن وسیع تر است.

سند حدیث صحیح است و مضمومه بودنش اشکالی ندارد، زیرا بزنی از غیر معصوم حدیث نقل نمی کند و تازه قسمت اصلی حدیث از حضرت باقر(ع) است. پس در مورد پوست حیوانات که هیچ قرینه ای بر تزکیه ندارند، از دید فقیهان ما اصل عدم تزکیه است و تا مدکّی بودن محقق نشود، نمی توان آن را پاك دانست، یا با آن نماز خواند. امام(ع) سؤال را لازم نمی داند و با لحنی اعلام می کند: کسانی که با سؤال کردن و امثال آن مسئله را بر خود مشکل می سازند، همانند خوارج در جهالت به سر می برند.

اشکالی چنین مطرح می شود: شاید در بازار مسلمانان سؤال و پرسش لازم نبوده، نه این که به طور مطلق سؤال لازم نیست.

که چنین پاسخ داده می شود: این احتمال وجود دارد و احتمال این که مراد از «السوق» مطلق بازار باشد نیز موجود است. آن گاه مراد از بازار را بازار مسلمانان دانستن و الف و لام در «السوق» را عهدی گرفتن نیازمند دلیل است و دلیلی جز قدر متیقّن و احتیاط وجود ندارد؛ در حالی که صریح این حدیث مخالف با احتیاط و سخت گیری است.

وانگهی، پرسش بزنی درباره فراء بوده و منظور او از بازار را می توان بازار مسلمانان دانست، اما کلام امام باقر(ع) تنها درباره فراء نیست بلکه

به طور کلی دین را وسیع برشمرده که در تنگنا قرار دادن خویش را با هر وسیله و از هر راهی مخالف وسعت دین، یاد فرموده است.

به عبارت دیگر، کلام امام باقر(ع) به یک دلیل کلی می ماند و سؤال و جواب بزنطی با امام هشتم یا نهم، مخصّص کلام عام و قانون تامّی است که حضرت باقر(ع) می فرماید.

به هر حال، این روایت نشان می دهد که تنها خوارج سخت می گرفته اند و خویش را در تنگنا قرار می داده اند و شیعیان، از این گونه امور به دورند بلکه دیگر مذاهب اسلام نیز به آن راه خوارج نرفته اند.

۵. روایات «کَلِمَا غَلِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ»:

الف. موسی بن بکر به حضرت صادق(ع) گفت: فردی یک روز، سه روز یا بیشتر، در حال بی هوشی است. چند نماز را قضا کند؟ حضرت فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا يَنْتَظِمُ هَذَا وَأَشْبَاهَهُ فَقَالَ كُلِّ مَا غَلِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ فَاللَّهِ أَعْذِرُ لِعَبْدِهِ»؛<sup>۹۵</sup>

می خواهی خبر دهم از آنچه این و اشباهش را به نظم می آورد؟ سپس فرمود: هر چیزی که خدا بر آن غالب شود، خداوند عذر بنده اش را می پذیرد.

ب. مرازم از حضرت صادق(ع) درباره بیماری که نمی تواند نماز بخواند، پرسید؟ حضرت فرمود:

«كُلُّ مَا غَلِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَاللَّهِ أُولَى بِالْعَذْرِ»؛<sup>۹۶</sup>

هر آنچه خدا بر آن چیره شود، او به عذرپذیری سزاوارتر است.

ج. حضرت صادق(ع) درباره شخص بی هوش می فرمود:

«مَا غَلِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَاللَّهِ أُولَى بِالْعَذْرِ».<sup>۹۷</sup>

در احادیث ممکن است «غَلَبَ» بدون تشدید خوانده شود که معنی همان گونه است که گذشت و کمی از ذهن به دور می نماید، ولی اگر «غَلَّبَ»

علیه» با تشدید باشد و ضمیر مفعولی آن محذوف باشد، معنی چنین می شود: هر بیماری یا چیزی را که خداوند بر انسان چیره می سازد، خود خداوند به پذیرش عذر بنده، سزاوارتر خواهد بود.

۶. روایات متعددی که در باب تشهد نماز وارد شده است، نشان می دهد که در درون اسلام، شیعه از سایر فرقه ها آسان گیرتر است و تکالیفی که شیعه [که همان اسلام ناب و بی شائبه است] افراد را به آن مکلف می کند، بسیار آسان تر از آن چیزی است که اهل سنت می گویند.

الف. بکر بن حبیب گفت: به حضرت باقر (ع) گفتم: در تشهد و قنوت چه بگویم؟ فرمود:

«قُلْ بِأَحْسَنِ مَا عَلِمْتَ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ مُوقِنًا لَهْلَكَ النَّاسُ»؛<sup>۹۸</sup>

بهترین چیزی را که می دانی بگو، اگر ذکر و ورد مشخصی بود [چون مردم نمی توانستند یاد بگیرند] هلاک می شدند.

ب. در خبر دیگری که احتمالاً با همان حدیث یگانه است (چون راوی، مروی عنه و مضمونشان یکی است)، بکر بن حبیب می گوید: از حضرت باقر، درباره تشهد پرسیدم. حضرت فرمود: «اگر آن گونه که می گویند بر مردم واجب باشد، مردم هلاک می شوند. قوم، آسان ترین چیزی را می گویند که می دانند. وقتی حمد خداوند را انجام دادی، تو را بس خواهد بود.»<sup>۹۹</sup>

گفتنی است که تشهد اهل سنت برخی کلمات دارد که در تشهد ما واجب نیست؛ یعنی: «التحیات لله، الزاکیات لله والطیبات والصلوات، السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته، السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین.»<sup>۱۰۰</sup> آن گاه شهادتین را می گویند که از دیدگاه شیعه گفتن این کلمات و مانند آن [به جز سلام که پس از تشهد می آید] مستحب است.<sup>۱۰۱</sup>

۷. در بحث موسّع یا مضیق بودن وقت نماز، در تفسیر عیاشی این حدیث

آمده است:

منصور بن خالد گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که پیرامون «إن الصلاة كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً»<sup>۱۰۲</sup> می فرمود:

«لو كانت موقوتاً كما يقولون لهلك الناس ولكن الأمر ضيقاً  
ولكنها كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً»؛<sup>۱۰۳</sup>

اگر «موقوت» به معنایی باشد که آنان می گویند [یعنی دارای وقت خاص] مردم هلاک می شدند و در تنگنا قرار می گرفتند، لکن نماز بر مؤمنان واجب شده است [نه این که دارای وقت خاص تغییر ناپذیر باشد].

از این حدیث، روشن می شود که در تنگنا قرار دادن مردم، همانند به هلاکت انداختن آنان، امری قبیح است که از خداوند صادر نمی شود.

۸. در اصول کافی در ضمن حدیثی آمده است:

«وكذلك إذا نظرت في جميع الاشياء لم تجد أحداً في ضيق و  
لم تجد أحداً إلا ولله عليه الحجة»؛<sup>۱۰۴</sup>

همچنین وقتی که در تمامی اشیا نیک بنگری، هیچ کس را در تنگنا نمی بینی و هیچ کس را نمی یابی مگر این که خداوند بر او حجت دارد.

از مجموع این روایات نیز روشن می شود که دین برای در تنگنا قرار دادن افراد و سخت گیری به افراد نیامده و تکلیف ها بنابر حداقلی است تا هرکسی براحتمی از عهده اش برآید.

شریعت سهله کم و بیش در کلمات فقیهان، تمسک به حدیث شریف «ولكن بعثت على الشريعة  
و سمحه در السهلة السمحة» به چشم می خورد که گاهی برای ترجیح فرقه ای از مسلمانان بر  
کلمات فقیهان فرقه دیگر و گاهی برای ترجیح حدیثی بر حدیث دیگر و گاهی برای معیار گزیدن  
تقیه، از غیر تقیه به آن تمسک کرده اند. از جمله آنهاست عبارت سید مرتضی که  
در ناصریات پیش تر گذشت.<sup>۱۰۵</sup> (ص ۱۳۴ همین مقاله) همچنین علامه حلی در

مختلف الشیعه در بحث لزوم ترتیب قضای فوائت آورده است :

«ترتیب موجب مشقت عظیم و حرج فراوانی است که پذیرفتنی نیست ... به دلیل اجماع و فرموده خداوند ... و به دلیل نفی ضرر و ضرار و به دلیل فرموده حضرت: "به حنیفیه سازگار و آسان مبعوث شدم"». ۱۰۶

در ریاض المسائل، درباره آن که همواره بی اختیار بول می کند، فرموده که باید با کیسه ای از نجس شدن لباس جلوگیری کند و وضو بگیرد و نماز بخواند. دلیلش روایت حسنه ای است که پیرامون همین گونه افراد از امام (ع) صادر شده است. علاوه بر آن، دین سمحه و سهله نیز همین را اقتضا می کند. ۱۰۷

در کتاب الحدائق الناضره، در بحث طهارت نیم خورده مرغ، اگرچه منقار آن معمولاً آلوده به نجاست است، آمده:

«بنابر دلالت اخبار، نباید پیرامون آنچه از بازار خریده می شود، تفحص کرد. اگر هم احتمال تحریم و نجاست در آن وجود دارد، باید بنا را بر طهارت و حلیت گذاشت و این بناگذاری چون به دلیل عمل کردن به گستره حنیفیه سمحه سهله است، پس استفاده می شود که در بحث منقار مرغ نیز نباید احتیاط کرد. ۱۰۸»

سید احمد خوانساری در جامع المدارك فرموده:

«هنگامی که ولی دختر باکره از ازدواج با کسی که هم کفو دختر است، منع کند با این که دختر خواستار ازدواج است، دیگر رضایتش معتبر نیست و دختر می تواند ازدواج کند.»

ایشان دلیل این مسئله را نبودن نصی پیرامون نیاز به اذن ولی می داند و سپس به ذکر سایر دلیل ها، از جمله تمسک به قاعده «لاضرر» و «لا حرج» و

گستره شریعت سهله و سمحه می پردازد و در آنها اشکال می کند.<sup>۱۰۹</sup> پس دلالت حدیث و محتوای آن، از دید این بزرگان تام است. ایشان در دنباله به این می پردازد که آیا حرج شخصی است یا نوعی، فردی است یا اجتماعی. در ذکری نیز در بحث شخصی که آب نیافت، آن گاه تیمم کرد و نماز خواند و سپس آب پیدا کرد، اعاده را بر او واجب نمی داند و یکی از دلیل های آن را نفی حرج و سعه دادن در حنیفیه سهله می داند.<sup>۱۱۰</sup> و سپس به اشکال های دیگر می پردازد. به هر حال، نقل حدیث و انتقاد نکردن بر آن، پذیرش آن را نتیجه می دهد.

حال بحث را با فتواها، استدلال ها و کلمات مرحوم محقق اردبیلی پی می گیریم. شاید بیشترین کاربرد این حدیث، در نوشته های ایشان باشد. و شاید بتوان این نکته را برداشت کرد که مقدّس بودن، اقتضای فتوای غلاظ و شداد و سخت گرفتن بر مردم را ندارد. ایشان با این که مقدّس اردبیلی لقب داشت، ولی از احتیاط و سخت گیری تا حد بسیاری دوری می کرد:

در کتاب مجمع الفائدة و البرهان که شرح کتاب ارشاد علامه حلی است در شرح عبارت «ويجب إزالة النجاسات عن الثوب والبدن للصلوة و... ولا بد من العصر»<sup>۱۱۱</sup> سخنان فراوان گفته، از جمله:

«برای وجوب فشار دادن دلیلی نمی یابیم، مگر این که آب موجود در لباس را که ممکن الخروج است، نجس بدانیم ولیکن این سخن تمام نیست، چون هر آبی امکان اخراج دارد و قائل شدن به نجاست ثوب و بدن، قبل از اخراج غساله نیز مشکل است و مخالف اصل و مخالف دلیل «لا حرج» و مخالف شریعت سهله و سمحه است. بنابراین، باید ادله نجاست آب قلیل را به غیر حال تطهیر تخصیص بزنیم. [و معتقد شویم در حال تطهیر اصلاً آب قلیل، نجس نمی شود].»<sup>۱۱۲</sup>

در دنباله بحث فرموده است: اگر برای تطهیر، فشار دادن واجب نباشد،

لازم می‌آید که هر چه آب قلیل به آن برسد، مانند کاغذ، گل، میوه‌های شکسته شده و ... پاک شود و اتفاقاً همین یکی از دلایل های واجب نبودن فشار است، زیرا در غیر این صورت حرج و ضرر پیش می‌آید که منع عقلی و شرعی دارد و با شریعت سمحه و سهله نامازگار است.

سرانجام، چنین نتیجه می‌گیرد:

«وبالجملة الشريعة السهلة السمحة تقتضي طهارة كل شيء بالماء المطلق»؛<sup>۱۱۳</sup>

به طور کلی شریعت سهله سمحه، اقتضا می‌کند که هر چیزی با آب مطلق پاک شود. [و نیازی به فشار دادن یا اخراج غساله نداشته باشد.]

از این عبارت، براحتی برمی‌آید که اگر روی لباس نجس، تشک نجس و ... مقداری آب بریزیم که آب از آن عبور کند، پاک می‌شود. و این سخن صحیحی است و با عمل صاحب شریعت پیامبر (ص) که پس از ادرار کردن صبی در دامن آن حضرت دلو آبی بر خود ریخت، کاملاً مطابق است.<sup>۱۱۴</sup>

۲. مرحوم اردبیلی در بحث طهارت آنچه آتش استحاله اش می‌کند، فرموده: «نعم يمكن القول بطهارة الدخان؛ شاید گفته شود که دود اشیای نجس العین پاک است.» سپس از عبارت علامه در منتهی که گفته: «تنها احمد حنبل در این مسئله مخالف است»، چنین فهمیده که این مسئله در بین شیعه اجماعی است. علامه دلیل مسئله را خارج شدن دود از اسم عین نجس برمی‌شمرد، ولی مرحوم اردبیلی دلیل علامه را نمی‌پسندد و دلیل مسئله را «حرج و ضیق» یاد می‌کند و می‌نویسد:

«احتراز از دود اعیان نجسه خصوصاً برای نانوا و آشپز و

حمامی، رنج و سختی است و تکلیف تطهیر، تکلیف شاقی

است که با شریعت سهله و سمحه منافات دارد.»<sup>۱۱۵</sup>

یاد می‌آوریم که در آن زمان‌ها، حمامی، آشپز و ... برای برافروختن آتش

از عذرهٔ انسان و استخوان و امثال آن بوده که حمامی، آشپز و ... برای بقای آتش از آن استفاده می‌کرده‌اند و نجس دانستن دود عذره، مشکل ایجاد می‌کرده است.

۳. مرحوم محقق اردبیلی در آخر بحث مطهر بودن زمین نوشته است:

«و بدان که بعید نیست پاك شدن زمین نجس با آب كم ... ، زیرا آب پاك کننده است و عمومیت دارد [و شامل آب كم نیز می‌شود] و از سوی دیگر، اگر پاك کننده نباشد، حرج و ضیق لازم می‌آید، زیرا گاهی زمین بویژه زمین مسجد یا ضریح‌های مقدس، نجس می‌شود و آب جاری به آن نمی‌رسد و آب کر یافت نمی‌شود که حرج بزرگی است و به دلیل خبر مشهوری که طبق آن حضرت رسول (ص) فرمود: ”بر ادرارهای اعرابی که در مسجد ادرار کرده، دلو کوچکی آب بریزید.“ و مؤیدش این است که در شریعت سهله سمحه منعی بر تطهیر با آب كم وارد نشده است.»<sup>۱۱۶</sup>

۴. وی در بحث پوشش خانم‌ها در نماز، و این که آیا علاوه بر صورت، دست‌ها و کف پاها، روی پاها نیز از وجوب پوشش استثنا می‌شود یا خیر، به دلایلی از جمله صحیحۀ زرارۀ از امام باقر (ع) دست یازیده که می‌فرماید: «کمترین چیزی که زن در آن نماز می‌خواند، درع (پیراهن) و ملحفه (بالاپوش، چادر) است که بر سرش می‌اندازد.» سپس فرمود: پوشش با ملحفه به این گونه نیست که روی پاها را نیز بپوشاند بلکه دلالتش بر واجب نبودن پوشاندن قوی تر است و در کتاب منتهی، اجماع مسلمانان بر واجب نبودن ازار (لباس سرتاسری) نقل شده و بنابر ظاهر، ملحفه همان ازار بوده که چنان اگر باشد، مستحب خواهد بود.

خبر محمد بن مسلم (زن در پیراهن و مقنعه نماز می‌خواند، وقتی که



پیراهن ضخیم باشد)<sup>۱۱۷</sup> نیز بر واجب نبودن ملحفه دلالت می‌کند. دیگر این که عرف روستاییان و بادیه‌نشینان بر پوشاندن قدم‌هاست. همچنین از هیچ کدام از ائمه اطهار و اهل علم منعی نکرده‌اند. وانگهی، ایشان توان بر پوشاندن قدم‌ها ندارند، مگر با رنج و سختی. پس چنین تکلیفی بعید است.

اگر در این باره باکی از اجماع نبود، مستثنی دانستن غیر این موارد، (مانند: سر و آنچه بیشتر ظاهر می‌شود) دور نبود و تأمل‌پذیر می‌نمود. نیز اخباری، بر جواز برهنه بودن سر کنیزان و دختران دلالت می‌کنند، چنان که جمع بیان ادله حمل بر استحباب را برمی‌تابد.<sup>۱۱۸</sup>

۵. علامه حلی در ارشاد الاذهان می‌نویسد:

«شناخت واجبات از مستحبات نماز واجب است و باید هر

کدام را همان گونه که هست به جا آورد.»

مرحوم محقق اردبیلی به این عبارت اعتراض می‌کند، به همین دلیل در توضیح می‌آورد:

«بدان آنچه شریعت سهله و اصل اقتضا می‌کند، واجب نبودن چنین شناختی به نحو تفصیلی است و گمان می‌کنم آوردن عمل به گونه‌ای که امر بدان شده، بس باشد و در اخبار نیز به این اشاره شده است، بویژه در مسائل حج، زیرا گویا تنها به جا آوردن بر طبق شرایط برگرفته شده از ادله، باید مقصود باشد و اما بر وجه وجوبش معلوم نیست...»<sup>۱۱۹</sup>

فقیهان زمان ما نیز قصد وجه و یا قصد تمییز را لازم نمی‌دانند و تنها به اصالت عدم وجوب یا اصل براءت که اصلی تعبدی و جاری در مورد شک است، تمسک می‌کنند. ولی مرحوم اردبیلی، نخست به دلیل اجتهادی تمسک کرده و فرموده که شریعت سهله چنین اقتضایی نمی‌کند و با این بیان، بی‌درنگ

راه شک را بر افراد می بندد و موضوع آن را منتفی می سازد.

۶. مرحوم محقق اردبیلی در بحث نماز پس از بیان شکایات و طریق تصحیح نماز بعد از آنها و این که فقیهان دانستن این مسائل را بر مکلف و نیز تحقیق و یافتن برهان در اصول دین را واجب دانسته اند، چنین اشکالی را مطرح می کند:

«چندین مرتبه بیان کرده ام که در اصول مجرد، رسیدن به حق بستند می نماید و همین مقدار در عبادت مشروط به قربت بس است و برهان و حجت بر صفات ثبوتیه، سلبیه، نبوت، امامت و جمیع احوال قبر و قیامت شرط نیست بلکه در ایمان داشتن، یقین به ثابت بودن واجب، وحدانیت و صفات او فی الجمله کافی است ... گمان من چنین باشد و آن را از کلام خواجه نصیرالدین طوسی استفاده کردم.

از اموری که این فهم را تأیید می کند، شریعت سهله و سمحه است، زیرا دختر بچه ای که تازه نه ساله شده (و غیر از پدر و مادرش کسی را ندیده، بر فرضی که آنان معتبد به دین حق باشند) طبق نظر مشهور واجب است که تمامی آنچه را بر مکلفان واجب است، یاد بگیرد. او چگونه می تواند همه اصول را با دلیل فراگیرد و فروع را نیز قبل از عمل، با تفصیلات ذکر شده، از اهلش [فقیه عادل] فراگیرد؟ افزون بر این که تحقیق عدالت نیز در غایت اشکال است. او گاهی نمی تواند اصول را از روی تقلید فراگیرد تا چه رسد از روی دلیل. علاوه بر این، اکثر مردم را می بینی که فراگیری مسائل بسیار برایشان سخت است، مگر بعد از مداومت. « ۱۲۰

عبارت ایشان آن قدر واضح هست که نیازی به توضیح ندارد، اما آنچه انسان

را به توضیح وامی دارد، اصرار مراجع و بزرگان فقه بر وجوب فراگیری تمامی مسائل برای مکلف است. نخستین مسئله موجود در رساله ها را بنگرید.

۱. عقیدهٔ مسلمان به اصول دین باید از روی دلیل باشد، ولی در احکام غیر ضروری دین باید یا مجتهد باشد... یا از مجتهد تقلید کند... یا از راه احتیاط طوری به وظیفهٔ خود عمل نماید که یقین کند تکلیف خود را انجام داده است...»<sup>۱۲۱</sup>

این مسئله در رساله های آیه الله خویی، اراکی نیز به همین صورت آمده است، ولی مجتهدان دیگری «یقین به اصول دین» را بس دانسته اند.<sup>۱۲۲</sup>

سپس همگی در مسئله تقلید، امور و شرایطی را گفته اند که تحصیل آن براحتی امکان نمی پذیرد،<sup>۱۲۳</sup> بویژه شرط عدالت. در این زمانه، بسیاری از مردم اصل تقلید را نمی دانند تا چه رسد به شرایط آن، و بسیاری پس از گذشت بیست سال هنوز بر تقلید مرجع مرحومشان باقی هستند، چون نتوانسته اند از چنبرهٔ عدالت و اعلمیت بگذرند. اگر شریعت سهله و سمحه است، چگونه شناخت این امور بر جوان تازه به تکلیف رسیده واجب خواهد بود؟

۷. مرحوم محقق اردبیلی در بحث خمس ارباح مکاسب، به تضعیف دلالت و سند احادیث وجوب خمس آنها پرداخته و سرانجام در تفسیر «واعلموا انما غنمتم...» غنیمت را بنا بر مجمع البیان نقل می کند و قول شیعه را بر وجوب خمس یاد می کند. آن گاه بنا بر آن تفسیر، امکان استدلال بر آن را از این که عرف لغویان به هر فایده ای غنیمت می گویند، نقل می کند و چنین به آن خرده می گیرد:

«در ایجاب خمس ارباح مکاسب، سختی و تنگنایی می یابیم که مثلش در شریعت سهله سمحه، غالباً نفی شده است، و اجماع ادعا شده معلوم نیست، زیرا آن گونه که در مختلف و منتهی نقل شده، ابن جنید مخالف است.»<sup>۱۲۴</sup>

۸. علامه در ارشاد نوشته است :

«اگر شخصی اجیر شد تا حج انجام دهد و در حین حج [قبل از مشعر، آمیزش جنسی کند] آن را باطل کرد، باید سال دیگر حج انجام دهد و اجرت را نیز برگرداند. ۱۲۵»

مرحوم اردبیلی آن را چنین شرح می دهد: شاید مراد این باشد که او مستحق اجرت نیست، زیرا حج نخست را با آمیزش باطل کرده و حج دوم عقوبت است، و او برای حج صحیح اجیر شده بود، نه حج فاسد و نه حج عقوبتی. دقت نظر در این باره از آن روی می طلبد که اگر به گونه مطلق باشد و مقید به آن سالی نباشد که حج را انجام داده و فاسدش کرده، بر او واجب خواهد بود که سال دیگر، حج را انجام دهد و اجرت را استحقاق دارد و ذمه منوب عنه، بریء می شود؛ زیرا اگر کسی حج خودش را انجام می داد و فاسدش می کرد، با حج سال دیگر ذمه اش بریء می شد؛ چه اولی حجة الاسلام باشد و دومی عقوبت، چه اولی هیچ شود و دومی حجة الاسلام. نایب نیز همین گونه است و پس از سال دوم حج را به طور صحیح به جا آورده، زیرا اصل عدم زیادت در تکلیف است. سپس چنین می افزاید:

«و برای این که مکلف ساختن به دو حج بدون اجرت، تکلیفی سخت، حرجی و در تنگنا قرار دادن است که همه اینها نفی شده و با شریعت سهله مناسبت ندارد، اگرچه مکلف کار حرامی کرده باشد. ۱۲۶»

۹. از این مسئله جالب توجه تر، فرعی است که مرحوم اردبیلی در کتاب منتهی از علامه حلی می یابد و آن را نقل و نقد می کند: که اگر کسی حج واجب به عهده داشته باشد و از روی عمد و علم به این که از میقات گذشتن جایز نیست، از آن بگذرد و محرم نشود، واجب است برگردد و از آن جا محرم شود، و اگر چنین نکند حجش صحیح نیست. حال اگر برگشتن، به دلیل بیماری، ترس یا

امور دیگر عذر بردارد، باز بنا بر ظاهر قول اصحاب، حجش صحیح نیست. بنا بر این، باید سال آینده حج انجام دهد؛ یعنی به میقات اهلش برود و محرم شود و دیگر اعمال را انجام دهد. آن گاه گفته علامه را از متهی یاد می کند:

«دلیلش آن است که او احرام را در جای خودش در حال تمکن، عمداً ترك کرده پس حجش باطل است، همان گونه که اگر وقوف به عرفه را ترك می کرد.» ۱۲۷

سپس دلیل این قیاس را وجوب عبادت در موضع و شرط خاص برمی شمرد و از آن جا که مکلف عالمانه و عامدانه آن را به جا نیاورده، در ذمه اش باقی می ماند و چاره ای جز انجام دادن آن در سال آینده ندارد. بلکه حتی اگر درباره فراموش کننده بگویند که اگر نص نداشتیم، ممکن بود حج او را نیز بگوئیم، صحیح نیست. سپس می افزاید که اگر ممکن بود که گفته شود: از هر جا که بخواهد یا بتواند باید محرم شود، شاید وقت تنگ شود و او در مکه باشد، پس آن گاه باید از ادنی الحل یا حتی از داخل مکه محرم شود و افعال حج را انجام دهد؛ این سخن برگشتش به بطلان فایده شرط احرام از میقات خواهد انجامید. پس از همه این استدلال ها مرحوم اردبیلی می گوید:

«مگر این که آسان بودن شریعت، نبود تنگی و حرج در آن و اراده خدا بر آسان گیری و نه سخت گیری، مُشعر به صحت باشد؛ اگر چه حرام انجام داده و عصیان کرده است، زیرا او توبه کرده و خداوند از او درمی گذرد.» ۱۲۸

بعد این تأیید را بدان می افزاید که: اگر چنین نباشد، لازم می آید که واجب فوری (حج امسال) را تأخیر بیندازد (و سال دیگر حج انجام دهد) با این که او از مردن و فوت شدن حج به طور کلی در امان نیست و لازم می آید که مشغول شدن به غیر حج را در زمان حج درست بدانیم.

پس وجوب احرام از میقات، استوار است، اما این که شرط صحیح بودن حج،

احرام از میقات باشد، حتی در صورت عذر از رسیدن به آن، برای وی چندان روشن نیست و عموم یا اطلاق روایات را نیز بر صحت دلالت آن یاد می آورد:

الف. محقق اردبیلی، در این عبارت استفاده از شریعت سهله و سمحه را به اوج رسانده و حتی برای شک در مکلف به که همه از احتیاط سخن گفته اند و در مقابل حکم عقل که ذمه مکلف را بریء نمی داند مگر آن که عمل آورده شده مطابق دستور باشد، ایستاده است و این سخن را در همه جا پذیرفتنی ندانسته و در واقع، مکلف را که فرمان یافته تا از میقات محرم شود و خودش عامدانه و عالمانه آن را ترك کرده و فرصت نیز گذشته و دیگر توان بازگشت به میقات ندارد، آن گاه که توبه کند و از کار خود پشیمان شود، به مُحرم شدن از ادنی الحل و یا حتی از مکه فرامی خواند، زیرا اگر او نتواند از ادنی الحل یا مکه محرم شود، لازم می آید که حج را از این سال تأخیر بیندازد، اما از کجا معلوم تا سال دیگر زنده باشد و راه باز باشد و ...؟

این سخن ایشان، راه خوبی را فراروی محققان و مکلفان باز می کند که در فتوای به بطلان و تکرار و امثال آن، باید همه شرایط را در نظر بگیرند. برای نمونه: امروزه که حاجیان برای رفتن به حج باید سال ها در نوبت بمانند و هزینه های هنگفتی نیز باید پردازند و برخی از افراد، توان بیش از یک سفر به حجاز را ندارند، تکلیف به تطابق کامل مآتی به و مأمور به حتی اگر مکلف مقصّر و عامد باشد، سخن روایی نیست.

ب. محقق اردبیلی، در این جا شریعت سهله و سمحه و سایر دلیل هایی را که به همین سهله و سمحه بودن دلالت می کند، معیار جداسازی واقعی احکام برمی شمرد و با این حکم شرع در مقابل حکم در صورت و در ظاهر عقلی ایستاده و آن را به جای خاص خودش منتقل کرده است. در واقع، بیان کرده که لزوم تطابق مآتی به با مأمور به، در جایی است که کاملاً تمکن باشد، ولی هنگامی که چنین تمکن و قدرتی موجود نیست، عقل نیز حکم به لزوم آن

تطابق نمی کند و سرانجام آن که حکم عقل در این گونه موارد از مستقلات نیست بلکه تنها مقدمه ای را از شرع می گیرد و در شرع نیز چنان دقت و سخت گیری عقلی، وجود ندارد. بنابراین، حکم به بطلان واضح و روشن نیست.

در واقع، دو مقدمه وجود دارد: یکی این که شرع به چیزی مانند حج، با آن ترتیب خاص امر کرده است؛ دوم این که عقل حکم می کند که از عهده تکلیف الهی برآمدن آن گاه است که کاملاً مطابق با فرمان باشد.

اما محقق اردبیلی، این سخن را هنگامی درست می داند که تمکن باشد و عمل، مطابق با فرمان، و در آن جا نیز که تمکن نیست، اگرچه زوال آن تمکن و قدرت، عمدی صورت گرفته باشد، دیگر مطابقت عمل با فرمان ضرورت نخواهد داشت و قانون شریعت، اصل سهله و سمحه را پیش می کشد و دلیل های دیگری را نیز می آورد.

ج. چه خوب بود که در کنار تمامی آن دلیل ها، مرحوم اردبیلی از قانون عرفی و عقلایی «ما لایدرک کله لایترک کله» نیز سخنی به میان می آورد، زیرا اگر مکلف در آن سال، از میقات مُحرم نشود، کل را ترک کرده، ولی اگر از ادنی الحل یا از مکه مُحرم شود، جزء و بلکه جزء اعظم را به جا آورده است.

۱۰. شریعت سهله و سمحه در معاملات: می دانیم که اصل در عقود، عدم انعقاد است؛ یعنی اگر به هر دلیل شک کردیم که عقد منعقد شده یا خیر، برای نمونه: آیا بایع اهلیت فروش داشته، یا آیا مشتری اهلیت خریدی داشته یا مبیع اهلیت داشته، یا صیغه عقد به گونه صحیح جاری شده یا خیر، در تمامی این موارد، اصل عدم انعقاد عقد ملکیت است.

حال، مرحوم اردبیلی، با توجه به شریعت سهله و سمحه مواردی را از این حکم عام خارج کرده است. برای مثال: در فقه روشن است که معاملات سفیه، درست نیست و آیه قرآن نیز بر آن دلالت دارد.

و اموالتان را که خداوند آن را وسیلهٔ قوام شما قرار داده، به سفیهان ندهید.

حال، اگر شخصی از کودکی سفیه باشد و آن گاه به بلوغ برسد، حق معامله و خرید و فروش ندارد، ولی اگر بالغ باشد و عاقل و آن گاه پس از گذشت مدتی سفیه شود، به مجرد سفیه شدن حق تصرف در اموال و معامله ندارد و معاملاتش باطل است؟ یا تنها پس از حکم حاکم، حکم به سفاهت او و بطلان معاملاتش می شود؟

محقق اردبیلی، به سوی قول دوم می رود؛ به دلیل شریعت سهله و سمحه و دلیل های دیگری که ذکر می کند.

«گفته شده که مشهور آن است که محجور شدن سفیه، متوقف بر حکم حاکم است و مصنف در تذکره نیز چنین می گوید، زیرا اصل بر عدم سفاهت است و مردم بر اموال خود عقلاً و نقلاً تسلط دارند [و این شخص نیز از مردم است] و ادله تصرفات، شامل تصرفی که در زمان سفاهتش انجام داده، می شود... و تأیید بر این مطلب، قائم بودن اجماع است که محجور بودن برای شخص مفلس ثابت نیست، مگر بعد از حکم حاکم. [پس سفیه نیز همین گونه است] و مؤید این مطلب، شریعت سهله و سمحه است [زیرا مردم با او معامله کرده اند حال بخواهیم معاملات را باطل بدانیم، با سهله بودن نمی سازد] و اگر تنها سفاهت [بدون حکم حاکم] حجر باشد، معاملات و نکاح ها مشکل می شود، زیرا اغلب مردم یا مجهول الحال خواهند بود، یا سفیه. ۱۳۰»

۱۱. محقق اردبیلی، در بحث قضای نمازها که فقیهان به پیروی از روایات می گویند: اگر سنتی شیعه شود، نمازهایی که بر طبق مذهب خودش



خوانده، قضا ندارد، افزون بر آن دلیل ها، از سهله بودن شریعت نیز سخن می گوید و می فرماید:

«خروج نماز [از وجوب قضا] را سهله بودن شریعت و اراده خدا بر آسان گیری نه سخت گیری، تأیید می کند، زیرا نماز هر روز تکرار می شود. بنابراین، اگر شخصی پس از شصت یا هفتاد سال شیعه شود، الزام او به قضا کردن سخت است و مخالف حکمت، زیرا موجب می شود که افراد رمیمه شوند و میلی به شیعه شدن پیدا نکنند.»<sup>۱۳۱</sup>

سپس مرحوم اردبیلی، با مرحوم شهید درگیر می شود و گفته آنان را که عبادت سنی را باطل می دانند و دلیل روایت را بر وجوب قضا پس نمی دانند، نمی پذیرد و برای نماز آنان، مرحله ای از صحت را قبول می کند. که این گونه ای از پلورالیزم حق است که در مقاله مفصل دیگری، مقدار پذیرفتنی از ناپذیرفتنی آن را توضیح داده ام.

#### نتیجه گیری اقوال:

از گفته های پراکنده و تمسک فقیهان به حدیث شریعت سهله و سمحه، معلوم می شود که:

۱. این حدیث شاذ (خلاف قاعده) نیست و مورد عمل و فتوی بوده است؛ عمل و فتوای فقیهان صحت سند حدیث را تأیید می کند.
۲. فقیهان این حدیث را در ابواب مختلف طهارات، عبادات و معاملات به کار برده اند. بنابراین، همان گونه که لفظ حدیث عمومیت و اطلاق را می رساند، در تمسک به آن نیز همین گونه شده است.
۳. گاهی از این حدیث شریف، برای ترجیح مذهبی بر مذهب دیگر، به دلیل آسان تر بودن احکام آن مذهب استفاده شده است؛ همان گونه که شریف المرتضی در ناصریات با همین حدیث برتری شیعه را بر زیدیه یاد می کند.

۴. گاهی اوقات، با این حدیث، از عسر و حرج هایی که عقل تیزبین برای متشرعان پیش می آورد، جلوگیری می شود، مانند: طهارت غساله و صحت حج که محقق اردبیلی چنان کرده است.

۵. و گاهی از این حدیث در بعد اعتقادات نیز استفاده می شود، چنان که محقق اردبیلی با توضیحات مفصلی درباره آن، مرتبه ای از صحت را برای اعمال مکلفان یاد می کند.

#### نتیجه:

حال که سهله و سمحه بودن شریعت اسلام، با آیات قرآن و احادیث شریف ثابت شد، جای دارد که همه از جمله صاحبان فتوی، این اصل اساسی دین را رعایت کنند و فتواهایی ندهند که شیعیان به حرج افتند و مذهب شیعه، دشوارتر از سایر مذاهب اسلامی بنماید. نشاید که با قاعده استصحاب و یا اشتغال، مقابل دلیل اجتهادی سهولت ایستاد و با روایاتی چندپهلوی که گویا بسیاری از آنها، موسمی و مربوط به شرایط خاصی بوده، فتواهایی در دسربرانگیز داد. فتوی به سوار شدن محرم بر ماشین های بی سقف، به وجوب ذبح در منا، به نجس بودن غیر مسلمان، به حرمت نگاه کردن به زنان غیر مسلمان هر چند بدون قصد التذاذ، به اجتناب از غذا و طعام اهل کتاب و... مشکل ساز است. شاید در داخل قم و ایران، بتوان این سخنان را گفت و عمل کرد و عسر و حرجی لازم نیاید، ولی فتوی فقط برای داخل قم نیست. مانند فتوهای غلاظ و شداد و رسیدن آن به دست آیندگان، چهره کریهی از شیعه به جای می گذارد، در حالی که در اکثر موارد یاد شده، دلیل های مرخص و احادیث ترخیص دهنده، وجود دارد و دست کم، احادیث شریعت سهله و سمحه می تواند مرجح آن طایفه از اخبار باشد که کار را برای مردم راحت می نماید.

امید که به برکت یاد و نام شهید مطهری، فقه ما از احتیاط های بی جا و سخت گیری های دور از رضای شارع تطهیر شود.

پی نوشت ها:

۱. پیرامون این معیار، در مجله کاوشی نو در فقه، شماره ۳۳ و ۳۴ بحث شد.
۲. سوره حج، آیه ۷۸.
۳. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲/۲۴۱.
۴. همان.
۵. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱/۲۵۵.
۶. سوره حج، آیه ۷۸.
۷. ر.ك: رساله های توضیح المسائل، موارد تیمم، مورد دوم.
۸. ر.ك: الرسائل، امام خمینی، ج ۱/۵۵.
۹. مصباح الاصول، آیه الله خویی، ج ۲/۵۲۹.
۱۰. کافی، ج ۵/۴۹۴.
۱۱. سوره حج، آیه ۷۸.
۱۲. کافی، ج ۵/۲۹۲، باب الضرار.
۱۳. سوره بقره، آیه ۱۸۵.
۱۴. کافی، ج ۵/۴۹۴. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۵. در معجم رجال الحديث و جامع الرواة او را ضعیف شمرده اند و از کتاب های رجال سابق، مطاعنی از جمله غلو را برایش ذکر کرده اند.
۱۶. اسد الغابه، ج ۳/۵۹۱.
۱۷. همان/۵۹۰.
۱۸. ر.ك: کافی، ج ۳/۲۶۶، حدیث ۹؛ فقیه، ج ۱/۲۱۱، حدیث ۶۳۹.
۱۹. کافی، ج ۴/۶۲، حدیث های ۱ و ۳.
۲۰. من لایحضره الفقیه، ج ۱/۱۲، حدیث ۱۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱/۱۵۲.
۲۱. کافی، ج ۲/۱۷؛ باب الشرایع.
۲۲. فقیه، ج ۱/۵۵، حدیث ۱۲۳.

۲۳. ر.ك: بحار الانوار، ج ۵۵/۸۱، ج ۱۳۶/۶۴، ج ۳۱۸/۶۵ و ۳۴۵، ج ۴۰/۶۶، ج ۲۳۳/۶۹، ج ۲۹۶/۸۰.
۲۴. ر.ك: مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱/۳۳۸ و ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۷۱، ج ۱۳/۲ و ۱۰۵ و ۱۸۲، ج ۱۸۹/۳، ج ۳۱۶/۴، ج ۳۲۴/۵، ج ۱۴۲/۶ و ۱۹۱، ج ۱۳۱/۷، ج ۲۱۹/۹، ج ۱۲۶/۱۰ و ۳۶۶.
۲۵. كنز العمال، ج ۱، حدیث ۹۰۰.
۲۶. همان، حدیث ۸۹۹.
۲۷. همان، ج ۱۱، حدیث ۳۲۰۹۵.
۲۸. مسند احمد، ج ۱/۲۳۶.
۲۹. همان، ج ۵/۲۶۶.
۳۰. الناصريات، الشریف المرتضى/۴۶، به نقل از لوح فشرده (CD) معجم كتب فقهي.
۳۱. ر.ك: مجله بینات، مؤسسه امام رضا، شماره ۱۴.
۳۲. ر.ك: كتاب ژرفای قرآن و شیوه های برداشت از آن، فصل دوم، انتشارات مبارک، اصفهان.
۳۳. سورة بقره، آیه ۱۸۵. نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۳۴. سورة مائده، آیه ۶.
۳۵. سورة حج، آیه ۷۸. رجال جامع علوم انسانی
۳۶. سورة بقره، آیه های ۱۸۳، ۱۸۴ و ۱۸۵.
۳۷. ر.ك: وسائل الشیعه، كتاب الصوم، ابواب من یصح منه الصوم، باب ۱۵ و ۱۷، ۱۸ و ۱۹.
۳۸. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱/۲۵۵.
۳۹. سورة نساء، آیه ۲۸.
۴۰. سورة مائده، آیه ۶.
۴۱. سورة حج، آیه ۷۸.

۴۲. معجم مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفہانی، مادہ حَرَج .
۴۳. النہایۃ، ابن اثیر .
۴۴. مجمع البحرین، مادہ حرج، ج ۲/۲۸۸ .
۴۵. فرهنگ لاروس، ج ۱/۸۱۷، مادہ حرج .
۴۶. در حاشیہ مجمع البحرین آمدہ: لم نجد هذا النص فی تفسیر علی بن ابراہیم، ر.ک: ج ۲/۲۸۹ .
۴۷. ر.ک: کافی، ج ۱/۱۹۱ .
۴۸. همان، ج ۳/۳۰ .
۴۹. سورۃ بقرہ، آیہ ۱۳۸ .
۵۰. سورۃ حج، آیہ ۷۸ .
۵۱. اصول کافی، ج ۱/۱۹۱، حدیث ۴ .
۵۲. سورۃ حج، آیہ ۷۸ .
۵۳. سورۃ مائدہ، آیہ ۶ .
۵۴. همان .
۵۵. کافی، ج ۳/۳۰ .
۵۶. وسائل الشیعہ، کتاب الصوم، ابواب من یصح منه الصوم، باب ۱۵ .
۵۷. همان .
۵۸. همان، باب ۱۷ .
۵۹. کافی، ج ۳/۳۳، حدیث ۴؛ تہذیب الاحکام، ج ۱/۳۶۳، حدیث ۱۰۹۷ .
۶۰. سورۃ بقرہ، آیہ ۱۹۶: «فمن تمتع بالعمرة إلى الحج فما استيسر من الهدى فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام في الحج وسبعة إذا رجعتم ...»
۶۱. سورۃ مائدہ، آیہ ۸۹: «لا يؤاخذكم الله باللغو في أيمانكم ولكن يؤاخذكم بما عقدتم الايمان فكفارته إطعام عشرة مساكين ... فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام ...»
۶۲. سورۃ نساء، آیہ ۹۲: «ومن قتل مؤمناً خطأ فتحرير رقبة ... فمن لم يجد فصيام

شهرین متابعین .

٦٣. سورة مجادله، آیه ٣ و ٤: «والذین یظاهرون من نساہم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة... فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل أن یتماسا فمن لم یتستطع

فإطعام ستین مسکینا.»

٦٤. نور الثقلین، ج ٥/٢٥٨، حدیث ١٨.

٦٥. سورة بقره، آیه ١٩٦.

٦٦. نور الثقلین، ج ١/١٨٥، حدیث ٦٦: «ذکر فضل بن شاذان انه سمعها من الرضا(ع) فان قال: قلم امروا بحجة لا أكثر من ذلك: قيل له: لأن الله تعالى وضع الفرائض على أدنى القوم قوة كما قال عز وجل: "فما استیسر من الهدي" یعنی شاة لیسع القوى والضعیف وكذلك سایر الفرائض إنما وضعت على أدنى القوم قوة.»

٦٧. الثقلین، ج ١/٦٦٧، حدیث ٣٣٦: «... ما حد من لم یجد وإن الرجل یتستل فی کفه وهو یجد؟ فقال: إذا لم یکن عنده فضل عن قوت عیاله فهو من لم یجد.»

٦٨. سورة فتح، آیه ١٧.

٦٩. سورة نور، آیه ٦١.

٧٠. نور الثقلین، ج ١/١٧٢، حدیث های ٥٩٦، ٥٩٧ و ٥٩٨.

٧١. سورة توبه، آیه های ٩١، ٩٢ و ٩٣.

٧٢. سورة بقره، آیه ٢٣٣.

٧٣. سورة طلاق، آیه ٦.

٧٤. سورة تحریم، آیه ٧.

٧٥. سورة اعراف، آیه ١٥٧.

٧٦. سورة بقره، آیه ٢٨٦.

٧٧. سورة انعام، آیه ١٥٢؛ سورة اعراف، آیه ٤٢؛ سورة مؤمنون، آیه ٦٢.

٧٨. سورة بقره، آیه ٢٨٦.

٧٩. نور الثقلین، ج ١/٣٠٦، حدیث ١٢٢٧.

۸۰. فروع کافی، ج ۳/۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۱/۱۴۹، حدیث ۴۲۵.
۸۱. کافی، ج ۳/۱۳ و ۱۴، حدیث ۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۱/۸۶، حدیث ۲۲۴.
۸۲. کافی، ج ۳/۳۳، حدیث ۴؛ تهذیب، ج ۱/۶۱، حدیث ۱۶۸.
۸۳. ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج ۹/۲۵۷.
۸۴. رکوه: ظرف چرمی کوچک، دلو کوچک.
۸۵. ظرف کوچکی که با آن آب نوشند.
۸۶. تهذیب الاحکام، ج ۱/۳۷، حدیث ۱۰۰ و ص ۳۸، حدیث ۱۰۳.
۸۷. تهذیب الاحکام، ج ۱/۴۱۷، حدیث ۱۳۱۶.
۸۸. کافی، ج ۵/۳۳۹.
۸۹. ترجمه: «آنچه به تمامی آن دسترس نیست، تمامی آن ترک نمی شود.» این قاعده عقلایی است و سیره عقلا در زندگی شان بر آن دلالت می کند. گروهی از فقیهان نیز این قاعده را قبول دارند، ولی گروه دیگری فکر کرده اند که این قاعده تعبیدی است و باید با روایات صحیح اثبات شود و چون روایات اثبات کننده این قاعده را ضعیف ارزیابی کرده اند، از تمسک به آن خودداری کرده اند. ولی به نظر ما، اولاً این قاعده عقلایی است و ثانیاً با تتبع در شرعیات می یابیم که شارع نیز به این قاعده ملتزم است که بحث آن به فرصتی دیگر موکول می شود.
۹۰. بحار الانوار، ج ۲/۲۷۲ و ۲۷۳، حدیث های ۱، ۱۰ و ۱۱.
۹۱. سوره حج، آیه های ۷۷ و ۷۸.
۹۲. بحار الانوار، ج ۲/۲۷۷، حدیث ۳۱.
۹۳. همان، حدیث ۳۲.
۹۴. بحار الانوار، ج ۲/۲۸۱، حدیث ۵۴.
۹۵. همان/۲۷۲، حدیث ۱.
۹۶. همان/۲۷۳، حدیث ۱۰.
۹۷. همان، حدیث ۱۱.

٩٨. وسائل الشيعة، ج ٢/٩٩٣ و ٩٩٤، كتاب الصلاة، ابواب التشهد، حديث ١.
٩٩. همان، حديث ٣.
١٠٠. ر.ك: الفقه على المذاهب الاربعة، ج ١/٢١٤.
١٠١. وسائل الشيعة، كتاب الصلاة، ابواب التشهد، باب ٣، حديث ٢.
١٠٢. سورة نساء، آيه ١٠٣.
١٠٣. تفسير عياشى، ج ١/٣٠٠، حديث ٢٥٩.
١٠٤. كافي، ج ١/١٦٥.
١٠٥. الناصريات/٤٦.
١٠٦. مختلف الشيعة، ج ٢/١٢٢.
١٠٧. رياض المسائل، ج ١/٢٥.
١٠٨. حدائق الناضرة، ج ١/٤٢٩.
١٠٩. جامع المدارك، ج ٤/١٦٢: «لو منع الولي تزويج البكر مع الكفو مع أنها طالبة فلا خلاف ظاهرأ في عدم اعتبار رضى الولي ... حيث لانص في البين وقد يتمسك بقاعدة نفي الضرر و قاعدة نفي الحرج وسعة الشريعة السمحة السهلة ويشكل الامر...».
١١٠. الذكرى/١٢٨.
١١١. «ازاله نجاست از لباس و بدن براى نماز و طواف و ... واجب است و نياز به فشار دادن نیز دارد.»
١١٢. مجمع الفائدة والبرهان، ج ١/٣٣٦.
١١٣. همان/٣٣٨.
١١٤. ر.ك: وسائل الشيعة، ابواب النجاسات، باب ٨؛ بحار الانوار، ج ١٦/٢٤٠.
١١٥. مجمع الفائدة والبرهان، ج ١/٣٥٦: «نعم يمكن القول بظاهرة الدخان حيث يفهم الاجماع في المنتهى لأنه قال: "دخان الأعيان النجسة طاهر عندنا لخروجها عن المسمى خلافاً لأحمد" وفي الدليل تأمل يعلم مما سبق في كلامه ... والحرج



- والضيق مؤيد . لأن الاحتراز عنه خصوصاً بالنسبة إلى الخباز والطباخ والحمامي  
متعسر وتكليف التطهير تكليف شاق تنافيه الشريعة السهلة السمحة . ١  
١١٦ . همان / ٣٦١ .  
١١٧ . وسائل الشيعة ، ابواب لباس المصلى ، باب ٢٨ ، حديث ٧ .  
١١٨ . مجمع الفائدة والبرهان ، ج ٢ / ١٠٤ و ١٠٥ .  
١١٩ . همان / ١٨٢ .  
١٢٠ . همان ، ج ٣ / ١٨٩ .  
١٢١ . رساله توضیح المسائل امام خمینی ، نشر تفکر ، تابستان ٧٢ .  
١٢٢ . ر.ك: رساله آية الله منتظري ، فاضل و بهجت .  
١٢٣ . «از مجتهدی باید تقلید کرد که مرد ، بالغ ، عاقل و شیعه دوازده امامی و  
حلال زاده و زنده و عادل باشد .» قسمتی از مسئله دوم .  
١٢٤ . مجمع الفائدة والبرهان ، ج ٤ / ٣١٦ .  
١٢٥ . همان ، ج ٦ / ١٤٢ .  
١٢٦ . همان / ١٤٢ و ١٤٣ .  
١٢٧ . منتهی المطلب ، ج ٢ / ٦٦٩ و ٦٧٠ .  
١٢٨ . مجمع الفائدة والبرهان ، ج ٦ / ١٩٠ و ١٩١ .  
١٢٩ . سورة نساء ، آیه ٥ .  
١٣٠ . مجمع الفائدة والبرهان ، ج ٩ / ٢١٩ ؛ ر.ك: الحدائق الناضرة ، ج ٢٠ / ٣٦١ .  
١٣١ . مجمع الفائدة والبرهان ، ج ٣ / ٢١٣ .